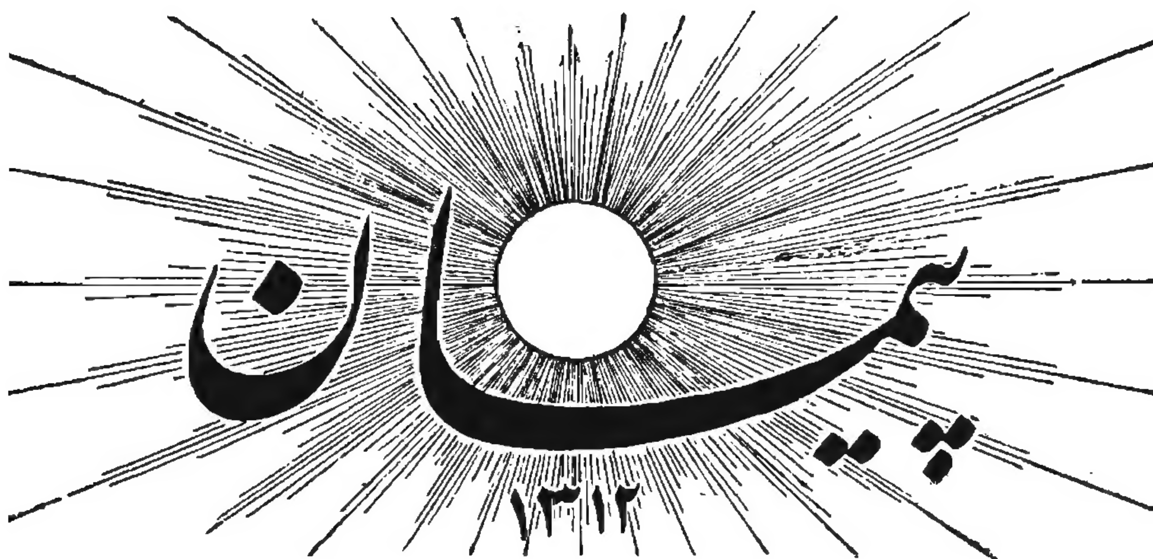

پیمان
پیمان سال هفتم
شماره هفتم



سال هفتم   فروردین ماه ۱۳۲۱   شماره هفتم

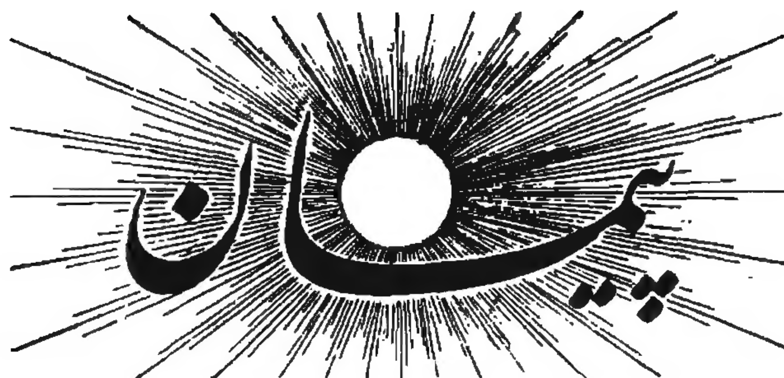
دارنده

کسروی تبریزی

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

آمرزش خواهی

این شماره که بدیر افتاده بود گفتیم از آن فروردینماه باشد . ولی افسوس که تاآخر فروردینماه نیز بپایان نرسید و باردیبهشت افتاد . یکی از انگیزه های دیر کردن آنبود که در برخی ازفورمها شماره ها نابسامان افتاده بود و نا گزیر شدیم آنها را دوباره بچاپ رسانیم . ولی چنانکه نوشته ایم این بخواستاران زیانی نخواهد داشت . ما دوازده شماره را بآنان خواهیم رسانید . ازسوی دیگر شماره هشتم کمی زودتر بیرون خواهد آمد وما امیدمندیم تا ۱۵ خرداد آنرا بپایان رسانیم .



سال هفتم فروردین ماه ۱۳۲۱ شماره هفتم

نیکی جهان جز با یکراه خدایی نیست

آزمندان بسرهم میکوبند و نوید نیکی برای آیندهٔ جهان می دهند: « این دشمن را از میان برداریم جهان نیك خواهد شد ». هر دو سو این نوید را می دهند

نمیدانم نیکی جهان را بااین جنك وخونریزی چه همبستگی در میانست ؟! . نمیدانم چرا درراه آز وخود خواهی همه چیز را لگدمال می گردانند ؟!. مگر اینجنگها درراه‌نیك وبد است که چنان نتیجه‌ای ازآن برخیزد ؟!

تا کنون کی بوده که آزمندان و سیاستگران راهنمایان جهان باشند ؟! . کی بوده که جهان را بسوی نیکی برند ؟! .

نیکی جهان جز با یکراه خدایی نیست . این جنگها تنها یك یاوری تواند داشت ، و آن اینکه مردمان بدانند آیین «زور ونیرنك» جز ویرانی جهان نتیجه نتواند داد .



باید از گمراهان جدا گردید

چنانکه بارها نوشته ایم یك نتیجه که از پیدایش پیمان واز کوششهای چند ساله مـا بدست آمده آنست که نیکان از بدان جدا گردند، و این خود نتیجه ارجداری میباشد .

زیرا بیگمان در این توده بدانی هستند . این چیزیست که بگفتگو نیاز ندارد . اگر در این توده بدانی نیستند پس این خواری و زبونی چیست ؟! این گرفتاریها از کجاست ؟!..

از آنسوی شما هر که را ببینید خودرا نیك میشمارد و هرآنچه خود دارد نیکی میپندارد . هر که را ببینید ناله ازبدیهای توده میکند. این خودیك چیستانی گردیده که بدان کیستند و بدیها کدام میباشد.

میبایست یك « محکی » در دست باشد و آزمایش بمیان آید . آن « محك » پیمان میباشد و بهترین آزمایش با این مهنامه انجـام میگیرد . زیرا :

۱ ـ پیمان آنچه مینویسد همه راستیهاست . در سراسر گفته

های آن یك چیز بناراست نتوانند یافت. در این چند سال ما پیاپی نوشته ایم هر کرا ایرادی‌هست بنویسد تا پاسخ دهیم وشما میدانید که جز هیاهو و زباندرازی و بدگویی دیده نشده. یك کسی تا کنون ایرادی با دلیل نتوانسته.

۲ــ پیمان جز رستگاری جهانیان و آبادی جهان را نمیخواهد. من که دارندهٔ این مهنامه ام چیزی برای خود نخواسته ام و نخواهم خواست. این نیکمردانی که در پیرامون این مهنامه اند و بپشتیبانی از آن میکوشند جز رنج و اندوه و گرفتاری ببدگوییهای این و آن سودی نمیبرند.

پس یك چنین مهنامه و یکچنین کوششهایی، چگونه است که کسانی باآن‌دشمنی مینمایند ؟!.. آیا جز بدنهادی یاتیره دلی‌انگیزه‌ای تواند داشت ؟!..

مااین روشن گردانیدیم که آدمی از نهاد خود «راستی دوست» و «نیکی خواه» است. این در نهاد آدمی نهاده شده که چون بیك راستیهایی پی برد یا شنید بی اختیار آنرا پذیرد و در دل جا دهد و بهوا داری از آن برخیزد. همچنین در نهاد او نهاده شده که نیکی را دوست دارد وخواهان آن باشد. پس این کسانیکه از شنیدن راستیها خشمناك میگردندوبا این کوششهای نیکخواهانه که‌ما درراه‌رستگاری جهان بکارمیبریم دشمنی مینمایند، آیا جز از آنست که نهادشان‌تباه گردیده ؟!..

هنایش راستیها در روانها هنایش‌الکتریسیته است در چیزها. باین معنی که یك هنایش ناگزیر بست. اینکه در کسانی نمی هناید

همین دلیل است که روانهاشان تباه گردیده.

این کسانیکه گفته های ما را نمیپذیرند و با کوشش های ما همراهی نمیتوانند بدو گونه اند: یك گونه آنانکه از سرشت خود پست و بیمایه بوده‌اند. باینمعنی که سرشت روانیشان ناتوانتر بوده، و چون سالها از راستیها دور زیسته اند آن ناتوانی فزونتر شده و بیکبار زبون هوس و آز و رشك و کینه گردیده اند. یك گونه دیگر آنانکه در نتیجه پرداختن بفلسفه یا باصول یا بشعر و ادبیات، یا در سایهٔ گرفتاری به‌پندار های بیپای کیشها و آلودگی بگمراهیهای آنها، یا از گراییدن بفلسفه مادی ومانند آن، نیرو های روانیشان فرسوده گردیده و دلهاشان تیرگی گرفته.

سخن را روشنتر گردانم: هنگامیکه یك راستی گفته میشود شنونده اگر تباه درون نیست ازاین‌سخن یك‌تابشی دردل‌اوپیدا میشود. مثلا مامیگوییم: «یکمردمی که دریك کشورند باید دارای‌یك آرمان‌و یکراه باشند»، واین را بادلیل ومثل روشن می گردانیم، یکتابشی از این دردل شنونده پدید می‌آید ویکزمینه ای دراندیشه اوباز میگردد. توگویی از این سخن برقی‌دردل اوتابیدن میگیرد ویکزمینه روشنی بازمیکند ویك تکانی درو پدید می‌آورد.

اگر بخواهیم سخن بهتر از این باشد باید بگوییم: «راستیها» یا «حقایق» در خردها ریشه دارد. باینمعنی که هر خردی «باجمال» با راستیها آشناست. «باجمال» آشناست وخود خواهان نیك شناختن ونیك‌داستن‌آن‌میباشد. اینست‌همینکه یکراستی را میشنودتوگویی گم کردهٔ خود را یافته است، و آن را در زمان می گیرد و بآن

دلبستگی پیدا می کند ویك تکانی درهمه سهشها ودریافتهای او پدید می آید .

اینست راز آنکه کسانی از خوانندگان پیمان می گویند : «من چون سخنانی‌را درپیمان میخوانم چنین می‌پندارم که اینها رااز پیش خوانده بودم و می دانستم . با آنکه سخنان نا شنیده ایست تو گویی من از سالها با آن آشنا بوده ام» . چون چیزهایی رامیخوانند که ریشه درخردها دارد این دریافت درایشان پدید می‌آید .

این در باره کسانیست که روانهاشان درست است . اما دیگران اینسخن در بارهٔ آنان نه راستست . آنان چون خرد هاشان ناتوان گردیده راستیها را دردلهای آنان تابشی نتواند بود ویك تکانی پدیدار نتواند گردید. ما میگوییم: «باید دریکتوده یك‌آرمان ویکراه باشد»و معنای آنرا نیك روشن می گردانیم ، و فلان مردگوش دارد واین را میشنود وبدل می‌سپارد ، ولی دردل او یکخرد درستی که پیش آید و این‌راستی را پذیرد ویکزمینه روشنی دردل برای‌آن باز کند نیست ، وچون چنین خردی نیست ، بجای آن خوی پلید خودخواهی هست، وآن‌خوی از برخوردن بچنین راستی‌یك نتیجهٔ دیگری‌بیرون میدهد که رشك ودشمنی باشد .

این چیزیست که بارها آزموده ایم . مثلا فلان گفتار را دربارهٔ کشور یا زندگانی نوشته و یکرشته راستیهایی را روشن می گردانیم . می بینیم فلان جوان از راه دورنامه مینویسد ودلبستگی مینماید ، و بی‌آنکه آشنایی درمیان باشد یابیك سودی امید رود ، تنها بنام راستی پرستی ، بهوا داری برمیخیزد . از اینسوی فلانمرد نجف رفته که با

من آشناست یکه کاره می آید وبا یك خشم و کینه چنین می گوید : «چرا اینها را مینویسید ؟! . . اینمردم نمیشود ؟!. »

بدینسان از یک کار دو نتیجه آخشیج هم پدید می‌آید . این از کجاست ؟! . . آیا نه‌آنست که آن یکی چون ساده است و خرد و روانش درست میباشد از شنیدن راستی واز برخوردن بیکرشته کوشش های پاکدلانه تابشی دردلش پیدا گردیده و او را بهمراهی ویاوری وا داشته ، واین یکی چون خرد وروانش بیمار و از کار افتاده است ، تا گزیر میداناداری دل برای خوی پست «خودخواهی» باز مانده و این بانگیزش آن خوی پلید است که بدانسان بسرمن میآید وبآن پرخاش وزباندرازی می‌پردازد؟! . .

ببینید از همان سخنش پیداست : « اینمردم نمیشوند» . بار ها پاسخ داده گفته‌ایم : «چرا نمیشوند ؟! . مگر اینمردم جز ازمردمان دیگرند ؟ !. وآنگاه که آزمود ودید نمی شوند ؟ ! . از این گذشته : ترا بامردم چکار است ؟! ازخودت گفتگو کن . خودت میشوی یانه ؟!. خودت راستیها را می‌پذیری یانه ؟ ! . . پس از همه اینها : گرفتم که سخن تو راست است و اینمردم نیك نخواهند شد و من بیك کوشش بیهوده ای بر خاسته ام . این یك ستمیست بخود کرده ام . دیگر آن خشم و کینه برای چیست ؟ !.. برخاستن ویکه کاره برسرمن آمدنچه انگیزه ای میدارد ؟!. . »

یك گروهی بهمین عنوان دشمنی سختی بامن مینمودند : برخاسته بخانه ام می‌آمدند ، درخیابان جلوم را می گرفتند ، از آشنایانم پیام می فرستادند . فراموش نمیکنم شبی در خانه آشنایی بودم . دو تن

بآنجا در آمدند . هر دو از آشنایان وهر دو از تبریزیان می بودند . دانسته شد که آمده‌اند تنها برای آنکه بامن بپرخاش ودشمنی پردازند. یکی با چهره بر افروخته سخن آغاز کرد . « ایرانیها از اول چیزی نبوده اند وهیچوقت هم چیزی نخواهند بود . . .» از اینگونه پرخاش ها بسیار کرد وسپس گفت: «پس آن کتابیکه من نوشته‌ام‌چه بشود؟!. همینطور از میان برود؟! . : » در چند سال پیش یك کتاب کوچکی نوشته بوده وازمن می پرسید : «پس آن چه بشود ؟! . . » ، و چون بدینسان رشته یاوه گویی را رها نمیکرد گفتم : « کوششیست که بآن برخاسته ایم . شما اگر از دستتان برمی‌آید بیایید پیش افتید ، و اگر برنمی آید خاموشی گزینید ومارابحال‌خود گزارید ...» بایك بیشرمی چنین گفت : «مگرمن دیوانه شده‌ام پیش افتم؟! . . »

پس از این نوبت آن دیگری رسید که یکرشته پرخاش ویاوه گویی هم او کرد ، واگر جلوگیری میزبان نبودی آنشب را جز باین زباندرازیها نپرداختندی .

آنان چرا این را می کردند ؟ ! . . چه بدی ازمن دیده بودند ؟!. سخنانیکه دیگران تشنه وار پذیرفته و بجانفشانیهایــی در راه آن آماده گردیده بودند چرا باینان بـدانسان ناخوش افتاده بود ؟! . . اگر بپرسید خودشان پاسخی نخواهندداشت . زیرا خودشان نمیدانند. ولی مانیك میدانیم و چنانکه گفتیم اینان روانها شان تیره گردیده و اینست «رستگاری جهانیان» و«خرسندی وآسایش مردم» و«پیشرفت کشور» و عنوانهای دیگری از اینگونه را تابشی در دلهای آنها نمی تواند بود .

میباید گفت : « آنمعناییکه ما از این جمله ها می فهمیم و یکزمینه ای دردلهامان از این جمله ها باز میشود آنان نمی فهمند و چنین زمینه ای برای آنان باز نمی گردد» . میداندار دلهای آنان جز خود خواهی نیست، و این خود خواهیست که از بر خورد با پیمان و کوششهای آن رویه رشک بخود میگیرد وبدانسان بآمدن و پرخاش کردن وامی دارد .

یك گواه دیگری آورم : آنسخنانی که ما دربارهٔ دین نوشتیم بیمانند است وتا کنون چنین‌سخنانی‌نبوده . تا کنون دین چنین بنیاد استواری نداشته . ازآنسوی چه ازدیده دانش وچه از راه‌آیین زندگانی راستترین سخنان میباشد .

چنین گفته هایی یکدسته تادیر هنگامی همه باآن دشمنی مینمودند وهیاهو بر می‌انگیختند، و کنون نیز آنها را گرفته با دانسته های خود در آمیخته یکچیز های تازه ای پدید می آورند . ازسخنانی که مایه رستگاری جهانیانست این سود جویی بدنهادانه را می کنند .

ما چون بکیشهای گوناگون ایراد گرفتیم اینان نخست ایستادگی‌مینمودند ودشمنی‌نشان میدادند و کنون بیک‌کاربیخردانه دیگری برخاسته اند ، وآن اینکه جاهای ایراد را درست گردانند ، یا انکار کرده بگویند : «چنین چیزی در کیش مانبوده» ، یا بگویند : « آن عقیده عوام بود » . اینست رفتار یکدسته در زمینه دین. این نا درستیها و دزدکاریها را هواداری ازدین‌میپندارند . باآن نادانیها که ما از آنان گرفتیم وبرخشان شماردیم باز خودرا پیشوا میشمارند .

ما به پرستش مردگان که در بیشتر کیشهاست ایراد گرفته گفتیم : «این بت پرستیست ، این خدا ناشناسیست» ، گفتیم : «چرا خدای زنده وجاودان را گزارده بندگان مرده اورا می پرستید ؟!. »
از این گفته های مابجای آنکه بیدار گردند ، وخشنود باشند ، که از یکچنان گمراهی رها گردیده اند ، با ما دشمنی مینمایند وهمیشه جستجوی بهانه می کنند که ایرادی گیرند . مثلا ما نامهای پیشروان مشروطه را درتاریخ برده یاد جانفشانیهای آنان را کرده ایم ، همین را بهانه گرفته بابیشرمی بسیار چنین میگویند: « این هم مرده پرستی است » . بارها میآیند ومی پرسند . می گوییم : ما اینها را در تاریخ یاد کرده ایم دردین جایی برای آنان باز نکرده ایم . این دوتا بسیار جدا است . ماتنها نامی برده وکارهاشان یاد کرده ایم . این کجا و گنبدهای زرین وسیمین افراشتن کجا و زیارتنامه های آنچنانی درست کردن کجا ؟! . . آنگاه اینان در راه کشور و توده جان فشانده اند و یک نیکیهای فراموش نشدنی کرده اند . اینان کجا و آن امامزاده های بینام ونشان کجا ؟ ! . . اینان کجا وآن مردگان هیچ کاره کجا ؟! .

در اینجا یکداستانی هست که می باید بنویسم : بسیاری از خوانندگان بیاد میدارند که در سال پنجم پیمان خرده گیریهایی را که کسی بنام «حقیقت گو» کرده بود در شماره های مهنامه آوردیم و پاسخهای درازی نوشتیم ودرپایان بخرده گیر یادآوری کردیم که اگر دربرابر این پاسخها سخنی دارید بگویید ، وگرنه ازدرراستی پرستی درآیید وبخستوید که درگمراهی بودهاید وبدینسان گذشته ازخودتان مایه رستگاری صدها دیگران باشید .

آیا آنمرد بایستی چکار کند ؟.. آیا نبایستی این یادآوری سرا یا راست وداد گرانه راپبذیرد ؟.. آری اگر روانش بیمار نبودی چنین بایستی کند. ولی ما دیدیم که آن پاسخها و آن یادآوری‌را بیکبار نادیده انگاشت‌واین زمان گاهی خودرا «جعفر» نامید ویك خرده دیگری گرفت. گاهی «مصطفی» گردید یك پرسش دیگری کرد. بدینسان هرزمان‌بیك نام دیگری ازدرپرسش وخرده گیری‌درآمدومن چون داشتم خواست او چیز فهمیدن نیست و آن نیروی راستی پژوهی که همیشه‌نام آنرابرده‌ایم‌دردرون این‌نمانده، وبیگانه خواستش کینه‌جوییست دیگر پاسخی ندادم. این شگفت که همین رایك ایرادی ساخته وبیکی ازپشتیبانان پیمان درشهر کرد گله نموده.

درنامهٔ خود نیز بمن چنین مینویسد: «خیلی تعجب می کنم که درهمین مهنامه‌شماره اخیر تکرار کرده بودید که هر که ایرادی دارد بنویسد وهمین مفهوم را درچند موضع آن آورده وازآن‌طرف ایرادو اعتراض بدیگران کرده اید که هرچه من ازآنها پرسش کرده یاایراد بکیش آنهامیگیرم خودرا بنا شنیدن میزنند درعین حال‌رفتار جنابعالی بامن ازهمین قبیل است»

دراین نه‌سال من کاری جزاین نکردم که با گمراهیهای گوناگون نبرد کرده و کوشیده‌ام یکراه رستگاری بروی جهانیان باز کنم. این مرد از آن کارمن بجای خرسندی دلتنك میباشد و اینست میخواهد هرزمان‌بیك ایرادی‌برخیزدوچون‌پاسخ‌شنید آنرا کنار گزاردوبدیگری پردازد. آنگاه پرسشش‌چیست؟.. کمی ازعبارتهایش را برای آگاهی تان بیاورم:

«این قرآن که امروزه میان مسلمین است چنانکه پیغمبر اسلام مدعی بود وخود قرآنهم حاکی از آنست مستقیماً ازطرف خدا بوسیله غیراز وسایل معهود ومعتاد این مردم باو فرستاده شده ..»

بقرآن ایراد گرفته بمن میگوید : چون شما درهمه‌جا پیغمبر اسلام را بزرگ میدارید واو را فرستادهٔ خدا مینامید پاسخ این را بدهید . دیروز هوا داری از کیش شیعی نموده بنوشته های من ایراد میگرفت و امروز بنام یك بیدین بقرآن ایرادمیگیرد. پیداست که خواستش جز آزردن نیست که اگر باین پاسخ دهیم این باراز جای دیگری پیش خواهدآمد .

مابارها نوشته‌ایم که امروز یکرشته گمراهیهای بزرگ دیگر از باطنیگری وصوفیگری و شیعیگری وخراباتیگری و مادیگری و مانند اینها درمیانست و باید بااینها کوشید ومردمان را براه رستگاری آورد . امروزدین آنست که بااینها نبرد کنیم وهمه‌را ازمیان برداریم واز گفتگو دربارهٔ اسلام وقرآن چنین نتیجه ای بدست نیاید .

نوشته ایم آن خواست گرانمایه بزرگی که هست رستگاری جهانیانست، واسلام وقرآن برای این نتیجه‌بوده‌است وکنون‌بایدما بهمان نتیجه کوشیم . نه اینکه نتیجه را فراموش ساخته در باره مقدمه بـه گفتگو پردازیم .

نوشته‌ایم که‌امروزچنانکه درست‌دین دانسته‌نمیبودمعنی درست فرهش (یاوحی) نیز دانسته نیست وچون آنرا روشن گردانیم دشواری های قرآن نیز آسان خواهد گردید . پس ازهمه این گفته ها چنان پرسشی راپیش میآورد وبگمان خودیك دستاویزی از نوشته های من بدست آورده وجای ایرادی پیدا کرده است .

پیمان و پرچم

چنانکه بسیاری از خوانندگان آگاه گردیده‌اند از بهمن ماه گذشته روزنامه‌ای بنام پرچم بنیاد نهاده‌ایم که تاکنون پراکنده میشود.

این روزنامه برای چند چیز است:

۱) امروز در این هنگام سختی جهان بهمدستی با یکدیگر برای نگهداری خود و کشور خود نیازمندیم و ما برای این خواست و دراین زمینه سخنانی میداریم که جز بادستیاری یکروزنامه پراکنده نمی توانستیم کرد. در پیمان برخی گفتارهایی در این زمینه زیرعنوان «امروز چه باید کرد؟ ..» و مانند آن نوشتیم. ولی بآن اندازه بس نبایستی کنیم و آنگاه پیمان جای آن سخنان نمی‌بود.

۲) پس از پیشآمد شهریور ماه که روزنامه‌ها بگفته خودشان آزاد گردیدند یکی از کارهاییکه گمان بسیار میرفت اینکه کسانی بدشمنی باپیمان بگفتارهایی برخیزند و زباندرازیهایی کنند و این چیزی بود که نشانه هایش دیده میشد. برای جلوگیری از این نادانیها نیز بیك روزنامه‌ای نیاز میداشتیم. راستی را پرچم یك سپری در برابر پیمان میباشد.

۳) بسیاری از خواستهای پیمان را که در سالهای پیش دنبال کرده‌ایم میبایست دوباره دنبال کنیم و دوباره بیادها اندازیم و این در خود مهنامه چندان شایا نیفتادی که در یکروزنامه‌ای. از اینرو پرچم یك یاوری به پیمان میباشد و بتازگی داستان شعر و بیهوده گویی شاعران، وهمچنین داستان اندیشه های پراکنده و مانند اینها در آن روزنامه نوشته شده است.

رویهمرفته پرچم یك پیشتازی در برابر پیمان وبرای کمك به

پیشرفت خواستهای آن میباشد. چنانکه درخود پرچم نوشتیم این‌دو باهم یکی نیست و ازهم جدا نیز نمیباشد. « پیمان برای همه جهانست و پرچم بیش از همه برای ایران میباشد »

لیکن جای افسوس است که دراین سه‌ماه از فزونی کارپیمانرا بیرون دادن‌نتوانستیم و سه ماه مهنامه ما بدیر افتاد . این زیانیست که از رهگذر پرچم رسیده و مایه دلتنگی بسیاری از پیمانیان گردیده . اینست در اینجا از آنان چشم پوشی میخواهیم و بیاری خدا خواهیم کوشید که از این سپس شماره ها ماه بماه بیرون آید. ازآنسوی برای خواستاران تنها دیری زیانست وگرنه از شماره‌ها نخواهد کاست. ما یکسال پیمان دوازده شماره آنرا میگوییم و این دوازده شماره‌را بهمه خواستاران خواهیم فرستاد. نیز پیدایش پرچم اگر اندك زیانی‌رادربر داشته چنانکه گفتیم بسود هایی از آن در زمینه پیمان امید می رود. کنون را این یك‌نتیجه در دست‌است که‌دیگر در پیمان«گزارش جهان» را ننویسیم وبچیزهاییکه از زمینهٔ خود مهنامه نیست نپردازیم.

گذشته از اینها باید از شماره آینده مهنامه یك گام دیگری بسوی پیش برداشته راه خودرا روشنتر از آنکه تاکنون بوده است گردانیم . چنانکه بارها گفته ایم ما این راه را گام‌بگام می‌پیماییم و تایك سخنی را در دلها جایگزین نگردانیم بسخن دیگری‌نمی‌پردازیم بیاری خدا آنچه راکه تا کنون گفته‌ایم - چه درباره اروپاییگری و مادیگری ومانند اینها و چه درزمینهٔ کیشهای بی‌پا ودین‌اسلام- دردل های پاکدلان‌جایگزیده‌واینست کنون‌بایدبنتیجهٔ این گفته هاپردازیم واین چیزیست که بخواست خدا از شماره هشتم آغازخواهیم کرد.

احساسات و اغراض مانع از درك حقایق است

مدتها بود فکر میکردم در اینکه آیا در برابر حقایق ثابت و روشنی که سالهاست در مهنامهٔ پیمان منتشر میشود چگونه یکدسته کسانی که خود را اهل منطق و استدلال میشمارند آشکاره مخالفت کرده حتی برخی از آنان با اینکه در زمینه مطالب پیمان کتاب و مقالهها نوشته اند بکارشکنی و بدگویی نیز مبادرت میکنند درصورتی که دارندهٔ پیمان بهرمبحثی که وارد شده بادلیل عقلی و برهان قطعی بخوبی از عهده اثبات مطلب برآمده اند بطوری که اغلب موضوعاتیکه در آن مهنامه طرح شده و میشود مانند مسائل ریاضی غیرقابل تردید میباشد . این موضوع برای من مانند معمائی شده بود که از حل آن عاجز بودم تا اینکه اخیراً پیشآمدی این اشکال را حل و بر من ثابت کرد که غالباً در موضوعات نظری احساسات فردی و اغراض شخصی مانع ازدرك حقایق شده وبرفرض درك يك حقیقت همین اغراض و احساسات از قبول و تصدیق آن جلوگیری میکند خلاصهٔ آن پیش آمد اینستکه پس از حادثه شهریور ماه درایران مختصر تکانی در اندیشهها پدیدآمد و کسانی کوششهایی از خود نشان دادند و ازآنجمله یکعده در تبریز بعنوان اینکه تدریس زبان ترکی (ترکی آذربایجانی) در دبستانهای آذربایجان وسیله ای برای سهولت تحصیل نوآموزان خواهدبود بطرفداری از زبان ترکی برخاسته و پافشاری کردند دارندهٔ مهنامهٔ پیمان و روزنامهٔ پرچم این موضوع را برخلاف مصالح کشور تشخیص داده و در همین روزنامه که فقط وفقط برای تمرکز دادن بافکار و راهنمائی توده و

بالاخره برای چاره جوئی بگرفتاریهای گوناگون اخلاقی و اجتماعی بنیاد گزارده شده یکی دو گفتار در این زمینه نوشتند. نظر براینکه موضوع زبان و زبان شناسی یك مبحث علمی است و از دیر زمانی دانشمندان در بارهٔ زبان آذربایجان قلم فرسائیها کرده اند و نیز چون من اهل این فن نیستم تنها برای ذکر شاهد بمدعای خود خلاصه نظریات طرفین را نقل کرده باصل موضوع (احساسات و اغراض مانع از درك حقایق است) باز میگردم . از جملهٔ طرفداران زبان یکتن از دوستان نویسنده است که درعین حال از خوانندگان وهواداران جدی پیمان نیز بود . پس از بروز اختلاف بشرح بالا بیکبار ورق برگشت وتمام خوش بینی های آنشخص مبدل ببدبینی گردیده و آنهمه ستایش از پیمان ودارندهٔ آن جای خودرا ببد گوئی واگزاشت . این تحول فکر آنی برای من بسی موجب بهت وحیرت گردید همچنانکه برای شما خوانندگان نیز بیگمان مایهٔ شگفت میشود که چگونه ممکن است باور های یکنفر بدون هیچگونه دلیل و باین آسانی تغییر یابد. راه حلی که برای این اشکال بنظرم رسید این بود که یا حقایق را از مقام خود قدری پایین آورده و بگوئیم که پذیرفتن آنها همیشه و برای همه الزامی نیست و یا بگوئیم که آندوست ما در تحت تاثیر احساسات واقع شده بخاطر یك موضوع بخصوصی یکرشته حقایق مسلمه را زیر پا گزاشته است چون حقایق همیشه بابرجا وغیر قابل تغییر و نسبت بهمه یکسان است ناچار باید شق دوم را اختیار کرده و دوست گرامی خود را مخاطب قرار دهیم که آیا بی انصافی نیست بنام طرفداری اززبان آنهمه زحماتی را که درراه مبارزه با خرافات و اصلاح توده و ایجاد وحدت ملی درمیان

افراد آن کشیده شده کار های بیهوده و بی‌ارزش بشناسید؟ آیا برفرض اینکه در زمینهٔ زبان حق با شماست آیا سزاوار نبود که اختلاف را بهمان‌اندازه محدود کرده و از حدود اختلاف نظر علمی تجاوز نکنید؟ آیا شما نبودید در اغلب ملاقاتهایی که باهم میکردیم اظهارمیداشتید که (من دربارهٔ دارندهٔ پیمان بیك شخصیت فوق‌العاده‌ای قائلم و تنها راهیکه اصلاح جامعهٔ‌ایرانی را تأمین‌و سعادت‌توده های شرقی‌راتضمین کند همین راه پیمانست و ما بایدباتمام قوای خود درراه پیشرفت آن بکوشیم) آیا مواد شانزده گانه پرچم‌را که خلاصه آرمان و آرزوی‌هر ایرانی پاك نهادی است خوانده و ایرادی بنظرتان رسیده است که‌بدگوئی در بارهٔ آن میپردازید ؟ اگر بنا باشد آقای کسروی را خائن قلمداد کنیم پس دراین کشور خادم کیست؟

بشما دوست عزیزم از کجا ثابت شد که علاقهٔ ایشان بایران مخصوصاً بآذربایجان کمتر ازشماست؟

این بود خلاصهٔ پیش آمدیکه موجب حل اشکال دیرین من دربارهٔ مخالفین پیمان گردید . پس ازاین مختصر می توان پی‌برد بحال دیگر کسانیکه باحقایق دشمنی مینمایند یعنی درباره آنهاهم با باید گفت که عادات واحساسات جلوچشم شانرا گرفته وازدرك حقایق مانع میشود ویا اینگونه کسانی چون برخی حقایق را مخالف منافع شخصی خود تشخیص میدهند ظاهراً از پذیرفتن آنها خود داری مینمایند . اگر چه باطناً صد در صد آنها را راست می دانند . پس روی همین اصل میتوان گفت اگر عادات و احساسات و اغراض شخصی را کنار گزاشته بحکم عقل و قضاوت وجدان تابع شویم بیشتر اختلاف نظر ها بخودی خود ازمیان رفته وبقیهٔ اختلافات را بآسانی میتوان حل کرد .

اسلام امروز

با این پندار های بی پا پایدار نیست

بیماریکه نزد پزشك میرود خودمیداند که درمان دردش دواست پس از پزشك چه میخواهد؟ میخواهدبداند آن داروچیست وچگونه باید آنرا بکار برد؟

ما هم امروزهمه میدانیم که درمان دردهای توده دین است. میدانیم که این دو رنگی ها این دروغ ها این خیانت ها همه برای نداشتن دین است. ما میدانیم که بشر ازروی فطرت خواستار دین است ولی چیزی را که در جستجوی آنیم و از پیشوایان دین و نویسندگان دینی میخواهیم این است که بما بگویند آن دین کدامست وحدودش چیست. خواهید گفت این چه پرسشی است؟. دین ما اسلام است و حدودش هم قران. ولی من میپرسم که آیا مطلب در عمل هم بهمین طور است که میگوئیم یا خود را با لفظ فریب میدهیم؟.. جان کلام اینجاست.

گفته اند که کسی سوار بر اسبی شده و فریاد میزد این اسب بیك شاهی چون برای خریدن نزد او میرفتند میگفت بهای این اسب یك شاهی است ولی بشرط اینکه این گربه را هم با آن به یك هزار ریال بخرید. اکنون هم مردم را بدین میخوانند و قرآن راهم شاهد آن میاورند؛ و مردم هم چون از بیدینی خسته و آزرده شده اند و قران ودوره پرافتخار صدر اسلام راهم می‌بینندمیگویند چه‌معامله‌ای است بهتر ازاین ولی وقتی نزدیك میآیندمیبینند اینجا داستان دیگری است. می بینند دروغ های بیشمار عقیده های باور نکردنی و پندار

های بسیاری بآن بسته‌اند ومیگویندابنها همبا دین است. بلکه‌بیدینی بهتراست ازدینی که اینها با او نباشد. مردم هم ناچار ازهردو میگذرند و میگویند نه اینرا میخواهیم نه آنرا .

خوانندگان گرامی حق و باطل را اگر زیر خاك هم پنهان کنیم مانند دانه گیاه خود را بیرون خواهد آورد ولی هنگامی که این دو با هم بیامیزند چون همه کس نمیتواند آنها را بشناسد چه‌بسا هر دو با هم ازمیان خواهند رفت . چنانکه امروز هم تنها علت اصلی رمیدگی مردم از دین همین است این است که نویسنده تنها برای خدا و جدا شدن راست از دروغ در اینجا مطالب یك کتاب‌را فهرست وار می شمارد تا آنانکه ازنام دین میترسند و نیز آنانکه خود را دیندار میخوانند بدانند که دین چیز دیگر است و اینکه دست ماست چیز دیگر . از خوانندگان نیز در خواست دارد که این گفتار را تنها از نظر خورده گیری نخوانند و این را هم احتمال دهند که در میان چیز هائیکه برخلاف عقیده و عادت ماست ممکن است که گفته‌درستی هم‌باشد دراینصورت اگردراین گفتارخطائی‌دیدند بی‌اندازه‌خورسندیم که ما راآگاه سازند .

۱ ــ نخستین پایه دین توحید است و همه جنك های صدر اسلام برای این بوده ولی امروز هزاران بتخانه و سنك و چوب و درخت و چشمه را شریك خدا یا بالا تر میدانند زیرا شاید شما نشنیده باشید که خدا کوریرا بینا یا بیماریرا شفا یا آدمی را سنك کند ولی این سنك و چوبها همه این کار ها و بالا تر از آن را میکنند نگویید که ما آنها را خدا نمیدانیم بلکه وسیله و شفیع قرار میدهیم زیرا همین

کار است که خدا آنرا بت پرستی دانسته (هؤلاء شفعائنا عندالله)

۲ـ خدا را عادل و حکیم میخوانند ولی در عمل او را از هر نادان و ناتوانی پایین ترمیدانند زیرا خدائیکه کاهی را بکوهی بخشد و کوهی را بکاهی خدائیکه به بها ندهد ولی به بهانه دهد خدائیکه برای خواندن یك دعا یا یك قطره اشك یا یك زیارت ثواب هزارشهید و بروایتی صد هزار و بروایتی هزار هزار شهید دهد و همه گناهان اورا بیامرزد نمیدانم این‌خدا راچه نام‌میتوان داد. و دراین صورت‌چه اندازه‌خوشبختیم ما مسلمین دوره‌های‌بعد که چنین خدایی راشناختیم و در نتیجه برای یك زیارت ثواب هزار حج مقبول و هزار عمرهٔ مبروره و **هزار شهید ازشهداء** بدر و ثواب هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه و هزار بنده آزاد کردن وسایر میبریم و برای یك گریه ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با پیغمبر خدا و ثواب هر نبی و رسول و صدیق وشهیدیکه مرده یا کشته شده**از روز خلق دنیا تاقیامت** میبریم و چه اندازهٔ بد بخت بودند مسلمین صدر اسلام و شهدای بدر که نفهمیدند دستگاه این خدا بچه بازی است و بیجهت جان شیرین خود را فدا کردند.

۳ـ با اینکه پیمبر اسلام میگوید من هم بشری هستم مانند شمامیگوید من غیب نمیدانم میگوید من مالك‌سود و زیان خودنیستم اینها میگویند پیغمبر شکسته نفسی کرده زیرا جائیکه امام قطب عالم امکان‌باشدچگونه میشود پیغمبربشری باشدمانند دیگران‌جائیکه سنك و چوب وابسته بیکی از بستگان این پیغمبر کار خدائی کند چگونه میشود خود پیغمبر مالك سود و زیانش نباشد جائیکه مردم

بتوانند با استخاره یا طاق و جفت کردن با فال و رو کتاب آیندهٔخود را بدانند یا از نیك و بد خود آ گاه‌شوند چگونه می شود خودپیغمبر غیب نداند پس یقین است که این آیات قرآن از متشابهات‌است و باید آنها را تاویل کرد .

ح ـ خلافت را در مرتبهٔ چهارم دین می شمارند ولی در عمل کمترین جایگاهی که برای امامان می‌دانند خدائی است مثل‌معروف (بندهٔ آل محمد خدا) که زبان حال ماست شاهدی از این مدعاست : شگفتا علي حود را بنده ای از بندگان محمد و محمد خود را بنده‌خدا وبشری مانند شما می‌داند ولی‌ما چیزی را که بحساب نمی‌آوریم‌اول خداست و بعد پیغمبر . برای این گفته اگر شاهد از کتاب بخواهید این همه کتاب ها در فضایل امامان بلکه سادات نوشته شده که‌بگفته آن شاعر برای شمردنش آب بحرکافی نیست که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری ولی فضایل پیغمبر کلمه ایست که شاید نشنیده‌باشید و اگر شاهد از عمل بخواهید بیشتراست .

بعد از روضه ها و نماز ها معمول است که رو بسه امام‌میایستند و بدوازده امام سلام میدهند ولی هیچ نامی از پیغمبر نمی برند . اگر شاهد از تاریخ بخواهید میدانید که پس از صدر اسلام تا کنون همه جنگهای دینی جزیکی دو جنك تمام بر سر خلافت بوده ـ گفتگو در این زمینه شایسته امروز نیست و این اندازه هم که گفته شد برای این بود که دانسته شود سیاستمداران برای پیش بردن مقصود خودچه بازیها با ما و دین ما کرده اند و چگونه با همین وسیله توده‌را باچشم و زبان بسته نگاه داشته اند

۵ــ با اینکه قرآن در چند جا نهی صریح میکند از پیروی ظن این آیات را تأویل میکنند و میگویند چون دست به یقین نمیرسد باید بگمان عمل کنی (حجیت ظن) این گفته گذشته از اینکه بر خلاف قرآن است زیانهای بزرگ برای دین ودنیا دارد زیرا جائیکه مردم دانا و نادان دریقین خود خطا کنند چگونه می شود عنان اختیار را بدست گمان سپرد ـ اگر تنها قرآن ودستور های مسلم اسلام حجت بود اینهمه مذهب ها و عقیده های ضد و نقیض از کجا پیدا میشد ؛

کشور گشایان بزرگ ایران و روم در صدر اسلام و دشمنان نیرومند آن از صدر اسلام تا کنون نتوانستند در برابر آن ایستادگی کنند ولی این فراز کوتاه همین چند کلمه حجیت ظن مانند موریانه ریشه اسلام را بی سر و صدا خورد این جمله کوتاه دین و دنیای مردم را بازیچه هوی وهوس هر کس قرار داد . هر کس میخواست پیازخود را بفروشد هر کس میخواست روضه خوب بخواند هر کس میخواست پول از مردم بگیرد هر کس میخواست سیاست خود را منظور خود را سلطنت خود را بهتر و زودتر پیش‌برد حدیث می ساخت .

جائیکه پیغمبر در زمان خود بگوید دروغگویان بر من زیاد شده اند با اینکه آنروز صدر اسلام بود آنروز ظن حجت نبود و این همه دین وسیله غرض رانیهانشده بود ببینیدامروز که هزاروسیصد سال ازآن تاریخ میگذرد چه خبر است . شما بهریك از کتابهای اخبار که رجوع کنید می‌بینید که کمتربابی است درآن دو حدیث ضد و نقیض نباشد و چون نمیتوانید بگوئیداین هر دورا پیغمبر یا امام گفته ناچار باید بگوئید یکی از آن دو دروغ است .

٦ـ طهارت یا پاکیزگی چیزیست خیلی ساده و روشن که هر کس بانظر فطری وخدادادی خودمیتواند آنرا بشناسد . به بینیدچه کتابهای بزرگی دراین زمینه نوشته اند و چه بند های گرانی از این راه بدست وپای‌خود ودیگران انداخته‌اند اگربرای قرآن هفتادهزار بطن هم بدانیم باز تفسیر ان الله یحب المتطهرین این اندازه نمیشود .

قرآن واحادیث بسیار میگوید اهل کتاب پاکست ولی آنها را تاویل میکنند . اخبار می گوید آبیکه دیگران درآن غسل کرده‌اند غسل نکنید با این حال دوش را نجس میدانند و خزانه را پاك . این همه اخبار میگوید مردگان خود رافوری دفن کنید و مانند یهودآنها را از جائی بجائی نقل نکنید به بینید چه بر سر مردگان میآورند . میگویند آب اگر بهزار و دویست رطل رسید هیچ چیز آنرا نجس نمیکند ولی اگر یك هزارم گرم از این اندازه کمتر شد با یك سر سوزن متنجس نجس میشود .

٧ـ آنچه از دستور های دینی تنها از نظر عبادت است مورد گفتگوی ما نیست . اما دستور های دیگر اسلام گر چه برای‌زندگی لازم‌است ولی بی‌پرده باید گفت که امروز بصورتی در آمده که‌نمیتوان با اینصورت از آن بهره مند شد . جهاد و دفاع چیزیست که زندگی بی آن محال است ولی ببینیم امروز بچه صورتی در آمده اما جهاد میگویند بسته ببودن امام است پس امروز جهاد معنی ندارد . امادفاع هنگامی‌است که ترس‌بربیضة اسلام‌یا نفوس مسلمین باشد این‌هم‌چنانکه میبینند برای ما کافی نیست . گذشته از این یك اشکال بزرك دیگری در کار است که جنك سازمان میخواهد و سازمان هم بسته بداشتن

دولت وقانون‌ومالیات‌است امادولت میگویندازطرف هر کس باشد جز امام‌یانایب او غصب وظلم است وقانون راهم اگر کسی‌جزخدا ورسول وضع کند قانون نیست بلکه نباید پیروی کرد دادن مالیات هم اعانت ظلم و عدیل کفر انست (الدخول فی اعمالهم و العون لهم و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر) از این رو تا میشود نباید مالیات داد و نباید همراهی با سلطان کرد پس چاره چیست جز اینکه برویم در غار ها زندگی کنیم یا بگوئیم نه دولت میخواهم نه جنك ونه جهاد للکعبة رب یحرسها.

۸ـ دیگر ازدستورهای خیلی سودمند اسلام امربمعروف ونهی ازمنکر است. میخواهید بدانیداین بچه صورت درآمد؟. کارش‌بجائی رسید که دولت در زمان ضعف خود ناچارشد پیش از خلع سلاح‌عشایر این سلاح را از دست توده بگیرد تا زندگی مردم بازیچه غرض رانی یا نادانی‌دیگران نشود . اگراین سلاح‌را نگرفته بود بایدآموزشگاه‌های امروزی‌را به‌بندد زیرادرآنهامیگویند زمین‌حرکت‌میکند. بایدبساط موسیقی را برچید رادیو ها را شکست و دستگاه آنرا خراب کرد باید تیغ های‌خودتراش راپیش‌ازرسیدن به بندربدریا ریخت وسلمانیها را که ریش میتراشند بست . البته کار های خوبی هم داشتند مانند جلوگیری از فحشا و قمار و الکل که امروز بزرگترین بدبختیهای ماست ولی‌درسوختن خشك وترباهم میسوزند .

۹ ـ همراهی مالی با مردمان جوان و تن درست باین است که آنها را بکار گمارند تا دربرابر کار پول بگیرند، پول بی عوض دادن‌باین گونه مردم دشمنی بزرگی است هم با خود آنها و هم با توده زیر باین

وسیلهٔ آنها را تنبل و بیکار بار خواهند آورد . شما خود اگرفرزندی داشته باشید سالم و بیکار هر اندازه هم ثروتمند باشید حاضر نیستید ازجیب‌خودتان خرج اورابدهید چه رسد بدیگران. پس‌حضرت‌محمد (ص) وعلی (ع) که‌خود سرچشمه غیرت و کار و کوشش بودند چگونه ممکن است راضی شوند که بفرزندان آنها یا بکسانی دیگر بنام آنها مال بی عوض دهند و از این راه دسته زیادی رابنام دین تنبل وبیکاره بار آورند (بدیهی است که مقصود دراینجا کسانیند که کاری ندارند و تنها سرمایه خود را فرزندی پیغمبر یا نام دین قرار داده اند)

شما فرض کنید امروزهمه مردم مسلم شوند و بخواهند پنج‌یك درآمد های هفت گانه خودرا بفرزندان پیغمبر دهند به‌بینید نتیجه‌چه خواهد شد آیا با این حال یك نفر آدم کاردان و برجسته درمیان همه فرزندان پیغمبرخواهید یافت ؟! پس‌این‌مهربانی را چه نام میتوان‌داد .

حجیت ظن میگوید زکات را تنها ازنه چیز باید داد که بعضی از آنها امروزهیچ یافت‌نمیشود مانند طلا و نقره سکه دار بعضی دیگر کم است یا در همه جا نیست مانند شتر وخرما و مویز یا گندم وجو در اینصورت مردم مازندران که زراعت آنها برنج است یا کشور مصر که زراعت آنها پنبه است تنها باید از گاو و گوسفند زکات بدهند و شهری مانند منچستر با آنهمه کارخانه ها و سود های سرشار هیچ ندهد . و اگر بخواهیم اخبار را در مورد ضرر هم حجت بدانیم اخبار صحیح وغیر صحیح هست که خمس هم امروز واجب نیست ، و نذر و وقف و وصیت‌های امروزما هم که‌صدی نودونه مصرفش زیارت وروضه خوانی‌وخریدن نخل‌وعلم‌وروشن کردن‌شمع و ماننداینهاست پس‌خرج

های ضروری و عمومی از کجا تامین شود از اینهم که بگذریم مردم نمیتوانند که دوجا مالیات بدهند یکی مالیات دین یکی مالیات دولت آنهم با این روش کنونی که هر یك تنها خود را بر حق و دیگریرا باطل میداند. دولت میگوید من همه گونه نیازمندیهای شما را عهده دارم باید مالیات بمن داده شود دسته دیگر میگویند دولت غاصب وظالم است بنا بر این مالیاتی که باو میدهید نه تنها بی نتیجه بلکه اعانت ظلم است پس تکلیف مردم در این میان چیست جز اینکه شانه از زیر بار هر دو خالی کنند وبگویند نه این را می دهیم نه آنرا. جز اینکه مردم دو دسته شوند دسته دین را یکسره دروغ دانند و پای بند بهیچ نشوند و دسته دیگر دین کنونی را با همه پندار های بی پایش دین خدایی دانند و همراهی با دولت را که همراهی با توده و خدمت بمیهن است اعانت ظلم دانند و شما با اینگونه ترتیب چه انتظاری از توده دارید و چرا آنهارا برای نداشتن دین وعلاقه بمیهن گناهکار میدانید ؟!

۱۰ - در معاملات چون غرض های شخصی کمتر بوده سالمتر مانده ولی یك اشکال بزرك دیگری در کار است که باید اینجا گفته شود ، میگویند درهمه احکام بایدتقلید زنده را کرد این خودمهمترین چیزیست که دین را هرساعت برنگی درآورده و موافق دلخواه شخص یااشخاص گردانیده. درصورتیکه برای این گفته هم هیچ دلیلی نیست جز یك دلیل که نمیتوانم عرض کنم. اگر یك نفر پزشك یاارزیاب یا مهندس در فن خود کاربرا انجام داد و مرد آیا کار او هم خواهد مرد بلی اگر فرمانده رفت یا مرد پیروی او لازم نیست ولی حکومت

غیرازعلم است . علمی اگردرست باشد بامردن عالم آن ازمیان‌نخواهد رفت و اگر غلط باشد چه زنده و چه مرده غلط است پس چرا احکام دین را بدلخواه اشخاص هر ساعت برنگی درمیآورند ؟ !

اینها و مانند اینهاست چیز هائیکه جلو مردم را گرفته که‌با درد جهانسوز بیدینی میسازند ونزدیك نمیایند . راست است که گفتن اینها برای مردمیکه عادت بشنیدن آن نکرده اند خیلی دشوار است و چه بسا برای گوینده آن نیز باعث زحمت شود راست است که کتابهای دعا و اخبار و گفتار هائیکه در منافع دین است خریدار و خواننده زیاد دارد و نویسنده آن نیز مورد احترام است ولی چه باید کرد برای کسیکه راستی بدین علاقه مند است و فدا کاریهای پیمبر را بر ضد بت پرستی خوانده چاره جز این نیست که باین مردم ازدین رمیده بگوید دین چیز دیگریست و اینکه دست ماست چیز دیگر

حال چنانچه امروز هم نخواهیم دست از خود خواهی و عادت و تقلید برداریم این دینی را که بیش از هزار سال وسیله غرض‌رانیها بوده دین خدایی بدانیم دیر یا زود حق و باطلش از میان خواهد رفت و جز نام چیزی از آن نخواهدماند .

خواجه در بند نقش ایوان است خانه از پای بست ویران است

امروز در زمینه دین برای ماتنها چهار راه درپیش است .

۱ــ اینکه دین را یکسر کنار گذاریم. اینراه گذشته ازاینکه بطلانش بادلیل های روشن وخردپذیر ثابت شده گمان نمیکنم درتمام کشور یکنفر با این عقیده همراه باشد .

۲ــ دین کنونی رامطابق همین‌آخرین مد که امروز دست‌ماست

بگیریم وعمل کنیم. اینهم شدنی نیست زیرا در اینصورت چاره نیست جز اینکه برویم در کوههاییکه بواسطه قبول‌ولایت سبز وخرم شده‌اند بمانیم واز گیاه حلال‌آن بخوریم چونکه شهر خیابانش غصب و اسفالت وبرقش مال شهرداری است وتلفن و کارخانهایش مال شرکت سهامی و شرکت نسبی بامسئولیت محدود است (و هیچکدام درمکاسب شیخ و رساله های عملیه نیست) پولش مال دولت و بانك است و رئیس دولتش هم خارج کفایه ومکاسب را نخوانده که حق سلطنت داشته باشد پس باچنین وضعی چاره نیست جز رفتن بکوه ها وبرای این کارهم کسی حاضر نیست .

۳ـ بهمین وضعیکه امروزهست بحال خود بماندیعنی شتر مرغ باشیم وهرطرف که سود ما دران باشد رو بآن رویم هم خودرا در دفتر ظلمه ثبت کنیم لباس کفار رابپوشیم بادولت‌جابر دادوستد کنیم حساب جاری دربانك داشته باشیم وچشم خود را هم گذاریم وبگوئیم انشاالله کربه است ولی درجاییکه پای ضرر درمیان نیست جلودار دین شویم وخود را با (تدین) بخوانیم. این راه‌گرچه عملی تراست ولی همچو مریض مسلولی است که سالها میتواند زندگی کند اما مریض است و مردنی. یك توده که میخواهند روبیك مقصودی پیش روند باید یکراه روشن وآشکاری درجلو داشته باشند وگرنه هر یك باحدس و گمان خود بسمتی خواهند رفت و دیر یا زود از یکدیگر جدا وهریك تنها در گوشه ای جان خواهند سپرد ـ اینکه می بینید امروز درتودهٔ ما اینهمه دین‌های گوناگون ومسلك‌های بیشماراست برای همین‌است که یك راه روشنی درپیش ندارند .

٤ـ اینکه به نشینیم و از روی خرد و اندیشه درست راه روشن دین را بیابیم وتوده را بآن بخوانیم . برای رسیدن باین مقصود هم‌چاره نیست‌جز اینکه‌اول‌هرعادت‌وهرعقیدهٔ داریم یکسو کنار گذاریم‌وازقدم اول شروع کنیم وتنها باداوری خرد پیش رویم این است تنها راهیکه مارا بآسایش دو گیتی میرساند .

ولی دراینجایك اشکال بزرگ دیگری است که پیشوایان دینی ما ناچارند نان خودرا بی‌واسطه ازتوده بگیرند ازاینروباید رعایت میل آنهارا کنندوتوده‌هم چنانکه میبینیم بهرملایی که گفته هایش‌ازخرد و دانش دور تراست بیشتر توجه دارد چنانکه من کسانی را میشناسم که هر چه کردند مورد توجه شوند نشد وچون راه کار را فهمیدند شروع کردند بانکارحرکت زمین ومیکروب ومانندآن وامروزدارای ثروت زیادی شده‌اند ودر برابر ملایان روشن فکردیگری رامیشناسم که در آخرین حد سختی زندگی میکنند. مثال روشن تر داستان آخوند خراسانی وسید یزدی است .

برای رفع این اشکال هم راه چاره زیاد است ولی راه ساده و بی خرج آن که باهیچ عقیده وقانونی‌هم مخالف نیست این است که امروز در کشور ما موقوفاتیکه مصرفش روضه و مانند آن است خیلی زیاد است چنانچه درآمد آنها را بانظارت یکنفر رئیس روحانی وسازمانی درست ولی غیردولتی دراینراه خرج کنند رفع این اشکال خواهدشد و مال وقف هم بمصرف واقعی خود خواهد رسید .

دراین گفتار مطالب خیلی باختصار نوشته‌شد ولی درجای دیگر روشن تربیان خواهد شد .

ع . ح

پیمان : این گفتار رایکی از علمای اسلام نوشته و چون بیپایی کیشهای اسلامی رانیك نشان میدهد دراینجا آوردیم .

اما این چهار راهی که درپایان گفتار نشان داده باید گفت هیچ کدام پذیرفتنی نیست. سه‌راه راکه خودنویسنده نپذیرفته وبرگردانیده اما راه چهارم آن نیزبیهوده است .زیرا چنانکه بارها گفته ایم «خرد ها را نیز آموزگار باید» .

اگرچنان بودی که مردمان باخردهای خود راستیها را دریابند وبرستگاری رسندبدین نیازی نماندی . آری کاردین باخرداست . ولی کسی باید که راستیها را باز نماید و بخرد ها تکان داده بپذیرفتن آنها وادارد. یکجمله بگویم : دین جز از سوی خدا نتواند بود .

نویسنده این گفتار چنین می‌داند که انگیزه گمراهی ملایان و علمای دینی نداشتن یکراه روزی و نیاز داشتن ایشان بمردم است . در حالیکه بی‌نیازانشان هم در توی گمراهی فرو رفته اند . بهر حال این آرزو که‌اسلام پیراسته شود وباز گردد چند ایرادی‌دارد که ما درنوشته های خودآنرا روشن گردانیده‌ایم . کسانی اگرخواستشان رستگاری جهانیانست راه آن بازشده وآنان هم پیروی نمایند .

همه چیز بکنار . امروز جهان دیگرشده . گمراهیهای امروز چیز دیگر است و گمراهیهای آغاز اسلام‌دیگر بوده . شما نخواهید توانست اسلام را بپیرایید . چنین کاری جـز آرزو نیست . اگر چنین انگاریم که خواهید توانست باز نتیجه ای در دست نخواهید داشت . بزرگترین گمراهیهای امروز مادیگریست و اسلام را بآن پاسخی یا چاره ای نیست .

گفت و شنید

یکی از کسانیکه‌مدتها دراروپا درس‌خوانده بنزدمن آمده‌چنین می گوید : «من نوشته‌های شما راخوانده ام . از طرفداری که از شرق می کنید بسیارخوشوقتم . ولی جهتی برای طرفداری ازدین نفهمیدم . دینهایی که امروز هستند چه تاثیری در زندگانی مردم دارند ؟ ! . شما که خواهان پیشرفت شرق هستید باید هوا دار دانش و تمدن باشید تا ما از اروپاییها عقب نمانیم . اگر مقصودتان از دین یك گونه ارتباط قلبیست که بیك‌عالم غیبی باشد این‌را هر کس خود تواندداشت . آن را باید بخود مردم واگزاشت .

گفتم: شمانوشته‌های مرانخوانده اید . می گوییدخوانده ام‌ولی از سخنانتان پیداست‌نخوانده‌اید . شما یك معنایی برای دین در دل‌می داشتیدو همینکه دیده‌اید من‌نام دین می‌برم همان معنی‌را بپیش چشم آورده و بایراد برخاسته اید . ما اگر نام دین می بریم معنی آنرانیز میگوییم . دین باین‌معنی که فهمیده شماست‌نه‌خواست ماست . ما دین این دستگاههای کهنی را که در میانست نمی گوییم . ما دین را بیك معنایی می گوییم که بسیار والاتر ازاندیشه های اروپاییانست ، بسیار والاتر از دانشها و تمدن است ، یك معناییست که هر مرد پاکدل با خردی چون بشنود ناگزیر است بپذیرد .

گفت : خواهش می کنم آن معنی را برای من شرح کنید . مقصودم اینست که امروز در اینحال جهان شما چه چیز هایی بمردم یـاد می‌دهید و چه راهی‌بروی جهان باز می کنید ؟

گفتم : مابارهادین رامعنی کرده ایم و شمامی‌توانید با خواندن چند شماره ازپیمان‌بآن معنی پی برید . بااینحال من بار دیگرخواست خود را بازمی نمایم . چیزیکه هست ما دین را بآن معنی که می‌گوییم دامنه درازی دارد و من نخواهم توانست در یك نشست همه سخنان خود را بشما بگویم . باید بیك بخشی از آنها بس کنم .

ما از دین دوچیز میخواهیم : یکی آنکه راستیها دانسته گردد. دیگری اینکه آدمیان از روی یك آیین بخردانه زندگی کنند . کوششهای ما در این دو زمینه است‌ومعنی هر یکی راجداگانه برای شما باز می نمایم :

در زمینه نخست : امروز بسیاری از راستیها در زیر پرده مانده که جهانیان از آن نا آگاهند . شما بدانشها می نازید . در جاییکه بسیار چیز هاست که دانشها بآن نرسیده و نمی توانستی رسید. این‌بر شما که سالها در اروپا درس خوانده اید دشوار است ولی جزراستی نیست . ما از ارج دانشها نمیکاهیم و بلکه خود هوا دار آنها میباشیم، لیکن می گوییم دانشها جهانیان را از هرباره بی نیازنتواند گردانید . می‌گوییم: آن‌آگاهیها که دانشها بماداده ارجمند است ولی یکرشته داناکهای ارجمند تراز آنها هست که باید دین یاددهد . من دراینجا تنها بدو مثلی بس می کنم :

۱) گوهر آدمیگری — هر آدمی نخست باید خود را بشناسد ، باید معنی آدمیگری را بداند : من چیستم ؟ . . آیا همین تن و جان سترسای مادی هستم یا یك نیروی دیگری در من هست؟ . . دانشها میگوید : همان تن وجان سترسا هستی و بس . ولی این خود نه راست

است . آدمی تنها تن و جان مادی نیست و درو یك نیرویی بنام روان هست که بسیار بزرگتر و گرانمایه تر از این بخش مادی میباشد .

ما دراین باره گفتارهای بسیاری داریم (۱) . میدهم شما آنهارا بخوانید وپس از خواندن وفهمیدن و ،ندیشیدن من ازشما چندپرسشی خواهم کرد :

۱) آیااینسخنان راستاستیانه ؟ . . اگر راست نیست ایراد تان چیست ؟ . . آیا میتوانید یك ایرادی بادلیل بگیرید ؟ . . ۲) اگر می گویید راست است ، آیا روانشناسی یا دیگر دانشهای اروپایی از این آگاه بوده است ؟ . . اگر بوده است در کجا و در کدام کتاب توان پیدا کرد ؟ . . ۳) اگر میگویید که روانشناسی و دیگر دانشها از اینها آگاهی نداشته آیا می پذیرید که در پشت سر دانشها یکرشته راستیهای گرانبهایی هست ؟ . . این پرسشها را ازشما خواهم کرد .

تنها درزمینه روان نیست . درباره خرد نیز ما یکرشته سخنانی می داریم که دانشها از آنها نا آگاهست . خرد که داور نیك وبد و شناسنده سود وزیان ، و خود گرانمایه ترین دادهٔ خداست روانشناسی آن را نمی‌شناسد وکانون همه دریافتها و فهمها را ساختمان مغزی هر کسی‌می پندارد . لیکن شما اگر نوشته های مرا در این باره بخوانید خواهید دید آن سخن بسیار بی پاست و خرد خود یك نیروی جداگانه ای میباشد . (۲)

---

۱) این گفتار در بسیار جاها آورده شده وخوانندگان کتاب راه رستگاری یاگفتارهای «ماچه میخواهیم ؟» را درشماره های سال ششم بخوانند .

۲) دراین باره هم کتاب راه رستگاری یاگفتار «ما چه میخواهیم ؟..» دیده شود .

۲) معنای جهان ــ این جهان زیستگاه ماست، خانه ماست، ما خود بخشی از آنجهان میباشیم هر آدمی باید اینجهان را بشناسد و معنای آن را تا آنجا که می توان بفهمد. دانشها در این باره هم نا رساست.

آری دانشهای نوین در این باره بسیار پیش رفته، بسیار کار کرده. من نه اینکه آن پیشرفت را نمی‌شناسم. می‌شناسم و خود سپاس گزار آن میباشم. آن آگاهیهایی که دانشمندان ستاره‌شناس درباره گردش زمین و چگونگی پیوستگی ستارگان بخورشید و در دیگر زمینه ها داده‌اند بسیار گرانبهاست و چشمهای ما را در شناختن گیتی بینا تر و روشنتر گردانیده. آن نتیجه هایی که از زمین شناسی (ژئولوژی) در باره پیدایش پیاپی رستنیها و چهار پایان و آدمیان و در دیگر باره ها بدست آمده کمك بسیاری بفهم آگاهیها کرده. آن دانشهای بسیار ارج داری که از فلسفه داروین درباره بهمبستگی آفریدگان با یکدیگر و چگونگی پیدایش و رویش آنها پدید آمده پربهاترین یاوری را بما کرده. همچنین دانشهای دیگر که هر یکی در نوبت خود در زمینه شناخته گردیدن گیتی یاجهان سودهای گرانبهایی داده.

اینها را می شناسیم و ارجش میدانیم. ولی در همانحال باید بگوییم: یکرشته نا آگاهیهایی درمیانست. باید گفت: دانشها تاآنجا که میدانشان بوده پیش رفته‌اند و میروند. ولی یکمیدان دیگری هست که از آن دین میباشد.

دانشها در اینجا نیز از یکرشته راستیهایی بدور افتاده‌اند وجهان را جز همین دستگاه سترسای مادی نمیشمارند. آنان اینجهان را یك

دستگاه خودکاری میشناسند که همه‌چیزش ازخودش میباشدو«هستی» را تنها همین می دانند : « ماده است و نمایشهای ماده و چیز دیگری نیست » .

شما داستان فلسفه مادی را مـی دانید . در قرن های گذشته دانشمندانی دراروپا برخاستند واین‌فلسفه‌را پیش گرفتند و بروا ج آن کوشیدند و آنچه بکوششهای اینان یاوری کرد همان دانشهای نوین و فلسفه داروین ومانند آن بود که همهٔ اینها باما دیگری همداستان میباشند وبنیاد همه آنها بهمین است .

مامی گوییم این نه‌راست است وناگزیریم اینجهان را جداسر وجداگانه نشناسیم . زیراما دراینجهان یك‌سامان وآراستگی آشکاری می بینیم وچون می اندیشیم این سامان وآراستگی از خود اینجهان نتواند بود . دراینجهان بخش داننده تر وتواننده تر باشندگان مـاییم که آدمیان میباشیم وما خود می بینیم که در اینجهان رشته بدست ما نیست . می بینیم که بی دلخواه باینجا می آییم و بی دلخواه از اینجا می رویم .

می‌بینیم که درآن سامان وآراستگی‌مارا دستی نیست، وچون باشندگان دیگر ـ ازچهار پاها وپراها وخزاها و درختها و سنگها ـ از ماپایینتر میباشند هیچ گمانی باینکه آنها دستی دارند نمی توانیم برد. پس‌ناگزیریم بگوییم: اینجهان درهستیش‌جداسر (مستقل) نیست ودرپشت سرآن یکدستگاه دیگری هست .

این یك چیزی در نهاد آدمیست که در بارهٔ اینجهان بیندیشد وچگونگی آنرا (تا آنجا که‌میتواند) دریابد . ولی اگر آدمیان بحال

خود باشند راه پندار و انکار را پیش گیرند و گذشته از آنکه براستی ها نرسند پراکندگی بمیانشان افتد. اینست باید راستیهایی در این زمینه درمیان‌باشد تاهمگی آنهارا بپذیرند که‌هم بخواست خودرسند وهم پراکنده نباشند.

اگر بگویید: «از راه دانشها باین راستیها برسیم» خواهیم گفت: دانشها باینهاراه ندارد، وشما می‌بینید که نتوانسته اند رسید، وچنانکه دیدیم همه آنها نگاهشان برویه مادی اینجهان بوده است.

دانشهاراهشان آزمایش وجستجوست واین ناگزیریست که جز برویه مادی جهان نپردازند. این از نارسایی آنها نیست. ما از اینراه نه تنها ایرادی بدانشها نمی‌کنیم همین را برای دانشها بایا میشماریم. ایراد ما بآنست که گفته شود همه چیز بادانشها بدست می آید. چنین سخنی هیچگاه درست نخواهد بود.

آدمی‌راه دانستنش تنهاآزمایش وجستجو نیست. درویك‌نیروی دیگری بنام خرد هست، یکرشته دریافتهایی هست، که چیزهایی را نیز بااینها می‌داند. کاردین با اینهاست.

دراینجا شنونده سخنم را بریده گفت: خرد یا عقل که شما می گوییددرمردم هست.پس خودشان دانستنیهارا می‌دانند وحاجتی بدین نخواهند داشت.

گفتم: پاسخ این را داده‌ایم: «خردها را نیز آموزگاری باید» دوباره می گوییم: شما باید شماره های پیمان را بخوانید تابدانید ما چگونه درهرزمینه ای راستیهای آن‌را روشن گردانیده وجای ایرادی باز نگزارده ایم.

بسخن خود بر گردم: بیشتری ازدرس خواندگان واروپا دیدگان باینسخنانی که ما بنام دین می گوییم ارجی نمیگزارند . می گویند : سود اینها بزندگانی چیست ؟ ! . از اینها چه نتیجه بدست آید ؟ ! . . ولی من نشان خواهم داد که همین سخنان بزندگی بستگی دارد و آنگاه برای جلوگیری ازپراکندگی باینسخنان نیاز بسیاری هست . برای آنکه شما چگونگی را بهتردانید بیك دلیلی می پردازم :

شما میدانید که دانشهاییکه امروز هست بادین مسیح وبلکه با همه دینها و کیشهایی که امروز درجهانست ناسازگار است . درنتیجه همینست که درهر کجا که این دانشها رواج یافته باورهای دینی سست شده . لیکن از آنسوی در این دویست سال که این دانشها در اروپا رواج گرفته کیش مسیح را ازمیان نبرده . هنوز درسراسر اروپا کلیسا ها شانه بشانه دانشگاهها می‌ایستد وهنوز دستگاه کشیشان همچنان رنگینست . ملیونها کسان در دبیرستان‌ها این دانشها را میخوانند و پوچی بسیاری از آموزاکهای دینی را می‌دانند با اینحال پا از کلیسا نمی کشند و دست از دامن کشیشان بر نمیدارند . بلکه بسیاری از دانشمندان بنام واز پرفسوران این رفتار را می کنند .

چرا چنین شده است ؟ . . برای آنکه این دانشها نارساست وبه بسیاری ازپرسشهای درونی مردمان پاسخ نمی‌تواند داد. اینست مردمان با آنکه کیش مسیح ودیگر کیشها ودینها را پر از افسانه های بیپا می‌بینند از آنها دست بر نمیدارند . ما در میان اینجنگ دیدیم که هنوز دراروپا وآمریکا هواداران مسیحیگری نیرومندند . زیرا چون گفته میشد آلمانیان میخواهند دینها را ازمیان بردارند آنان اینرا

بزبان خود دانستند ودیدیم که ازخود بر گردانیدند . نیز دیدیم که یکدولت بزرگ سوسیال که سالها بادین نبرد کرده بود در اینهنگام ناگزیر گردید دین داری از خود نمایـد . اینها چیز های کوچکی نیست .

اما در زمینه دوم ، ما می گوییم : آدمیان باید از روی خرد زندگی کنند . امروز زندگانی ازروی خرد نیست . شما یك نگاهی بجهان کنید . این کشتار ها واین ویرانیها برای چیست ؟! . . در راه چه‌خواست‌بزرگی اینهمه‌جوانان‌رابکشتن‌میدهند ؟! . . چرااینهمه‌شهر هارا ویران می گردانند ؟!.. این آرمانها که هریکی از دولتهای‌بزرگ برای خود گرفته اند ودر راه‌آن این آسیب هارا بخودشان وبدیگران می رسانند چه ارزش دارد ؟! . .

جنگ وخونریزی بماند . خود آن آرمانها دور از خرد است . مگر روی زمین گنجایش همه را نمیدارد که باهم پیکار میکنند ؟! .. چرا هریکی درسرزمین خود بآباد گردانیدن جهان وبزندگی ازروی آرامش وخوشی نمی‌پردازند .

شما زمانی نیك اندیشید و آن نتیجه ای که اینان از این کشاکشها میخواهند باآن رنجها وزیانهایی که دراین راه بخودهموار میسازند به ترازو گزارید تا بدانید چه اندازه از خرد دورند . سالیان دراز شب وروز کوشیده ، سرباز پرورده ، افزار بسیج کرده ، هیاهو هاراه انداخته، نیرنگها بکارزده، دروغها گفته‌اند ، وسرانجام نیزبجنك و خونریزی پرداخته اند ـ در راه چه ؟! . . در راه آنکه بیکدیگر چیرگی نمایند . آیا این خوی جانوران نیست ؟! . آیا چه جدایی با

رفتار پلنگ وشیر دارد ؟ ! . . اگر نتیجه زندگی این خواهد بود پس آن لاف پیشرفت چیست ؟ ! . پس آن دانشها چه سودی دارد ؟ ! . . در جاییکه آدمیان رفتار گرگ وپلنگ خواهندداشت وآرمانشان جز چیرگی بهمدیگر نخواهد بود دیگر بدانشها چه نیازاست ؟!.. کوشش در راه پیشرفت چه معنایی میدارد ؟ ! . .

اینها بیش از همه نتیجه ندانستن معنی زندگانی و گوهر آدمیگریست . شما امروز اگر با یکی ازسران دولتها گفتگو کنیدو این را ایراد گیرید خواهد گفت: « زندگانی نبرد است ». در جاییکه چنین نیست . ما اینرا نیك نشان داده‌ایم که آدمی را نیازی به نبرد نیست . بلکه آدمی ازسرشت روانی خود ازنبرد بیزار است .

از آنسوی اینان از ناآگاهی جهان را از آن خود میشمارند و اینست بدلخواه درآن می زیند و از روی هوس و خوی جانی بر فتار میپردازند . اینان اگر زمانی می اندیشیدند که هر یکی بی‌دلخواه و ناگزیر باینجهان می‌آیند ویکروزی هم بی دلخواه ونا چار میروند ، ازاین ناآگاهی بیرون می‌آمدند ورفتار خودرا دیگر میگردانیدند .

اینهاست که ما دین میخوانیم . اینهاست که دنبال می کنیم . اینهاست که‌می گوییم گرانمایه‌ترین‌چیزی‌درجهانست . کنون اگرشما ایرادی می‌دارید بگویید بشنویم .

گفت : من‌باید نوشته هاتان بخوانم ، اگر ایرادی داشتم بگویم دراینجا تنهایك ایرادی بخاطرم میرسد . میخواهم بدانم‌اینها بچه نحو پیش خواهد رفت ؟!.

گفتم : در جهان نیکیها وراستیها چگونه پیش‌رود ؟!. چهارصد

سال پیش اگر کسی گفتی : «زمین بگرد خورشید میچرخد» بیدینش شمردندی و آزار دریغ نگفتندی . ولی امروز اگر کسی جز آن گوید نادانش شمارند. روزی بوده که مشروطه یاسررشته داری توده در اندیشه کسی نبوده . ولی امروز در بیشتر کشور ها روانست. اینها از چه راه پیش رفته .

درایران هرچه را بگویی پاسخ دهند : «زور باید تاپیش رود» . ولی چنین نیست . راستیها را باید گفت وبرویش ایستادگی نمود ودر راه پیشرفتش کوشید . آن خود نیرو پدید خواهد آورد .

راستی پرستی یکی از گوهری ترین خویهای آدمیست وهمان پایندهای پیشرفت راستیهاست . ما نیز باید بکوشیم واین گفته های خود را در جهان پراکنده گردانیم تاراه برای خود باز کند .

آری ما ازسه چیز ایستادگیهایی خواهیم دید :

۱) کیشهای بیپایی که درشرق وغرب پراکنده است . ما تباهی اینها را روشن گردانیده ایم چنانکه هیچ پاسخی نتوانند و نخواهند توانست . چیزیکه هست صد هزاران کسان از اینها نان میخورند و بهره می برند . از آنسوی پیروان این کیشها مردان ناپاکنید واینها را برای خود مایه دلگرمی (بابگفته خودشان نمکزاری) گرفته اند . از اینها گذشته دولتهای جهانگیر اروپا وآسیا برای پیشرفت سیاستهای خود پایداری اینها را میخواهند . این چند چیز دست بهم داده و مایه ای برای ایستادگی این کیشهادر برابر ما میباشد .

۲) مادیگری که گفتگویش کردیم. مابی بنیادی آنرا بادلیلهای روشن نشان داده ایم . ولی چون باهوسها ولگام گسیختگی های بسیاری

سازگاراست بزودی آن‌را رهانخواهند ساخت وآن‌نیز ایستادگیهایی خواهد داشت .

۳) سیاستها و آرمانهایی که دولت های جهانگیر برای خود می دارند وما آنهارا نخواهیم پذیرفت . اینها نیز سنگی دربرابر مامیباشد ولی این ایستادگیها مارا ازراه باز نخواهد داشت . زیرا نیروی راستیها بیشتر از اینست که پنداشته میشود . امروز ما را آن میباید که اینها را درجهان پراکنده گردانیم . آن میباید که دست بهم داده دراین راه یك کوشش سختی کنیم . این کوشش نتیجه خود را خواهد داد . بویژه باپشتیبانی که خدا را باماست .

از آنسوی پیشامد ها همه بسود ماست . این جنگ و این خونریزی که امروز درجهانست ازیکسو دولتهای بزرگ را باآرمان های آزمندانه خواهد برانداخت واز یکسومردمان را از گمراهیشان آگاه خواهد گردانید .

چنانکه گفتم : این خونریزیها بیش ازهمه نتیجه‌آن لغزشیست که در فهمیدن زندگی دچار گردیده وآن را جز کشاکش و نبرد نپنداشته اند . اینجنگ نیك‌نشان خواهد داد که آن پندار بیهوده‌چه نتیجه های‌شومی‌را درپی‌داشته وهمه‌را ازآن بیزارخواهد گردانید(۱)

---

(۱) چنانکه نوشته شده این گفتار نتیجه گفت و شنیدیست که با یکی رفته است . ولی پیداست که در نوشتن اندك دیگرگونی‌رخ داده، نیز اندکی فزونتر از آن شده که درگفتگو بوده است .

پرسش - پاسخ

پرسش :

اسم مصدر آفریدن را همه نویسندگان قدیماً آفرینش نوشته اند تا این اواخر در پیمان هم همینطور نوشته میشد ولی اخیراً مدتی است آفرش نوشته می‌شود چون چیزی دراین باره در پیمان نوشته نشده من برای فهمیدن محل اشتقاق‌آن اندیشه بسیار کردم ولی فکرم بجائی نرسید

ولی در آفرینش ظاهر این‌است کلمه آفریدن که مصدر آفریننده است از آفرین آمده که پس از الحاق د و ن مصدری آفرینَدن شده بعد بهر ملاحظه است ن اول را که جوهر کلمه است انداخته آفریدن گفته اند ولی در اسم خاص آن نون حذف شده را آورده و حرف ن د ه را که علامت اسم فاعل است به آخر آن علاوه کرده آفریننده گفته اند و همچنین در اسم مصدر نیز حرف ش را که علامت آن‌است بآخر کلمه آفرین افزوده اند آفرینش شده

در کلمه گزیدن گزیننده گزینش نیز عیناً مثل آفریدن آفرینش عمل شده ولی در کلمه آکندن که نون جوهر کلمه در سر جای خود باقی مانده در اسم خاص و اسم مصدر مانند آن آکننده و آکنش آمده

اما کلمه بیننده و بینش باید از بین و یا بینا گرفته شده باشد زیرا ظاهرا دیدن که مصدر بیننده است تناسبی با آنها ندارد

اینها اندیشه های خود روی بنده است که البته صحت و سقم آنها در نظر آن استاد بزرگوار بهتر روشن است مستدعی است اگر مقتضی باشد راجع بمحل اشتقاق آفرش چیزی در پیمان مرقوم فرمائید که مورد استفاده عموم بشود **ناصر روائی**

پاسخ :

نخست باید دانست که بسیاری از کار های زبان فارسی دو ریشه یا بهتر گویم : دو رویه - میدارد که جدا شده ها برخی از آ ن و

برخی از این آید . مثلا ریختن و ریزیدن دو رویه یك ریشه است که از آن یکی : ریخت ، میریخت ، ریخته شده ، خواهد ریخت - و از این یکی : می ریزد ، بریز ، ریزش می‌آید .

همینست حال در نوشتن و نویسیدن ، گفتن و گوییدن ، کوفتن و کوبیدن ، هشتن و هلیدن ، گسیختن و گسیلدن ، پختن و پزیدن ، نهفتن و نهانیدن ، شنیدن و شنودن و بسیار مانند اینها .

بگمان ما آفریدن و آفرینیدن ، و دیدن و بینیدن ، و گزیدن و گزینیدن نیز از اینگونه است . زیرا از اینها از هر یکی جدا شده هایی می‌آید . مثلا از آفریدن آفرید می‌آفرید ، آفریده شده ، خواهد آفرید ، و از آفرینیدن می آفریند ، بیافرین ، آفریننده ، آفرینش آورده میشود .

دوم باید دانست که این یکی از نابسامانیهای زبان فارسی است و ما برآینم که کم‌کم و تا میتوانیم از اینها بکاهیم . بدینسان که تا میتوانیم از دو ریشه یکی را برگزیده همه جدا شده‌ها را از آن بیاوریم . پیش ازهمه این کار را با آفریدن کردیم که خواستیم همه جدا شده ها را از یکریشه آوریم .

سوم باید دانست از دو رویه هر کاری رویه دوم درست تراست و باید آن را بر گزید و همه جدا شده ها را از آن آورد . مثلا در نوشتن ونویسیدن ، این رویه دوم درست تر است و ما توانیم همه جدا شده ها را ازآن آوریم وبگوییم : نویسید ، مینویسید وهمچنان . از رویه نخست چنین کاری نتوانیم . لیکن ازآفریدن ما رویه نخست‌را گرفتیم . زیرا دیدیم کلمه « آفرین » که بمعنی بنیك داشتن (تحسین) میآید ، اگر بخواهیم آن را برویه کار آوریم و جدا شده ها سازیم و مثلا بگوییم « آفرینید » «بیآفرین» درمیانه بهم آمیختگی پیداخواهد شد . از اینرو رویه یکم را برگزیدیم . از این‌گذشته آن را سبکتر و بهتر دیدیم . اینست داستان کلمه «آفرینش»

دربارهٔ آذربایجان

در شماره های ۱و۲و۳ روزنامه پرچم گفتار هایی دربارهٔ آذربایجان وزبانهای ترکی وفارسی نوشتیم که چون آن شماره‌ها بسیار کم چاپ شده وبکسان بسیاری نرسیده اینك آنها را با اندك دگرگونی درپیمان میآوریم .

چون دارنده این نامه بر خاسته آذربایجانست بی‌مناسبت نخواهد بود اگر نخستین گفتار ، درنخستین شماره‌آن ، درباره آذربایجان باشد .

از شهریور ماه گذشته که تبدلاتی در ایران رخ داده ، یکرشته گفتگوهایی درباره آذربایجان ، درتهران پیدا شده . بتازگی هم گفتاری دریکی از روزنامه ها زیرعنوان «غائله آذربایجان» انتشار یافت .

آنچه ما میدانیم در آذربایجان ، حادثه یا حالی که شایستهٔ نام «غائله» باشد نیست . آری در شهریور ماه که آن تبدلات رو داد در آذربایجان نا امنی هایی آغاز شد ، کردان بتاراجگری برخاستند ، در قره‌داغ وآن پیرامونها نابسامانیهایی پدیدآمد ، ولی اینها تازگی‌نداشت وآنگاه مخصوص آذربایجان نبود . من در آن هنگام درجنوب بودم ، میانه شیراز وبوشهر آمد ورفت سختی داشت ودرکتل دختر روز روشن جلو اتومبیل هارا میگرفتند .

یك چیزشگفتی که در آذربایجان ، بر خلاف انتظار ، رو داده روزنامه ایست که چندتن مینویسند وهوا داری جدی از زبان ترکی می‌نمایند . این روزنامه چون تازه بیرون میآمدمن درتبریز بودم . چون نیمی بفارسی ونیمی بترکی مینوشت پرسیده شد ترکی چرا ؟.. گفتند : این روزنامه همان «آذربایجان» است که در سال ۱۳۲٤ (سال نخست مشروطه) نشر میشد ونیمی فارسی ونیمی ترکی بود . ما هم اکنون پیروی از آن مینماییم .

ولی این عنوانی بود وسپس دیده شد که گفتار ها در باره ترکی نوشتند وهواداری جدی ازآن زبان نموده چنین گفتند: «باید درسها در دبستانها باترکی باشد» ونام این کار را «نهضت آذر بایجان» نهادند .

نیز روزنامه شاهین، ستونهای خودرا بروی شعرهای ترکی باز کرد ودرآن نیزگفتارهایی درج یافت .

آنچیزیکه در آذربایجان روداد وگمان نمیرفت این سخنان بود. مابگفته های اینان پاسخ خواهیم نوشت . ولی نخست باید بگویم : مارا با «آذربایجان» یا «شاهین» سرمجادله نیست . نمی‌خواهیم یك چیزی ما نویسیم و یك پاسخی آنان دهند . یك چیزی راکه این روز نامه «نوپدید» مانخواهد داشت مجادله بااین وآن کردنست . مابسیار چیزها خواهیم نوشت ، وبه بسیارکسانی ایراد خواهیم‌گرفت . ولی هیچگاه‌گرد مجادله نخواهیم گردید و همیشه در نوشته های خود روی سخن را با توده خواهیم داشت .

دراینجا هم روی سخن با آذربایجانیانست . اینها را برای آنان مینویسیم . روزنامه‌های آذربایجان وشاهین سخنهایی نوشته اند و دلیل هایی آورده اند واکنون نوبت ماست‌که بنویسیم وبدلیلهای آنان پاسخ دهیم . بالاخره داوری بامردم آذربایجان خواهد بود .

من نخست میپرسم : پس چرا اکنون ؟!.. پس چرا اکنون‌باین کار- یابگفته خودتان باین نهضت - برخاسته‌اید ؟!.

اکنون‌که جهان برآشفته وهمگی توده‌ها شب وروز درپی تأمین آزادی واستقلال خود می‌باشند ، اکنون‌که لشگرهای دو دولت همسایه در خاك ما هستند وباید هرگونه دو سخنی را فراموش کرد وآوازی درنیاورد .

اکنون‌که درنتیجه پیش‌آمد شهریور ماه اشرار جری شده و در هرگوشه‌ای آماده نشسته وگوش بزنك یك چنین صدایی هستند .

شما اگر براستی هوادار ترکی هستید و آنرا دستاویزی برای پیشرفت اغراض خود نگرفته اید ، پس چرا اکنون در چنین هنگامی بآن برخاسته اید ؟!

داستان زبان تازگی ندارد . ازسی واند سال پیش این گفتگودر آذربایجان در میان بوده وسخنانی رفته وتصمیماتی گرفته شده چشده که شما امروز بآن پرداخته اید ؟! .

درسال ۱۳۲٤ چون مشروطه بر خاست وآن شور وجنبش در آذربایجان بویژه‌درتبریزجریان داشت گاهی درروزنامه‌ها شعرهایی یاخطابه‌ای بترکی درج میکردند . روزنامه آذربایجان که آقای حاجی‌میرزا آقابلوری آنرا بنیاد گزارده بود ، چون پیروی از روز نامه ملانصرالدین نموده تکه های شوخی آمیز (یافکاهی) می نوشت این تکه های آن به ترکی بود .

کم‌کم کسانی بهوس‌افتادند که روزنامهایی بترکی نشرکنند . سید حسینخان مدیر روزنامه عدالت ، روزنامه‌کوچکی بنامی (آنادیلی) بنیاد نهاد. سپس دیگری بنام (صحبت) بیرون‌داد . مناف زاده‌نامی روزنامه‌ای بنام (شکر) نشرکرد . ولی اینها پیش‌نرفت وهریکی بیش ازچند شماره بیرون نیامد. از آنسوی‌کسان هوشیاری بزبان آنها پی‌بردند وبجلوگیری کوشیدند .

این درآغاز مشروطه بود. سپس چون جنك جهانگیرسال ۱۹۱٤ برخاست وکم‌کم دامنهٔ آن تاباایران و آذربایجان رسید ودرسال ۱۳۳٦ سپاه عثمانی به‌آذربایجان آمده مجدالسلطنه افشار راکه با خود آورده بودند از سوی خود والی گردانیدند ، این مجدالسلطنه هوادار زبان ترکی بود ویك روزنامه ای بنام «آذر آبادگان» بنیاد نهادکه گفتار های آن را میرزا تقیخان رفعت مینوشت ، ونیك بیاد دارم‌که نخستین گفتارآن زیر عنوان «آذربایجان نه دیمکدر ؟.» در پیرامون معنی نام

آذربایجان، ونویسندهٔ مغرض گفته های پوچ وبیمغز برهان قاطع ودیگر فرهنگها را بگواهی آورده بود .

ولی این روزنامه نیز پیش نرفت وپس ازچند شماره ای از بین رفت . لیکن درنتیجهٔ آن درهمان روزها دموگراتها یك جلسهٔ عمومی برپاکردند ، واز رفتار میرزا تقی خان گفتگو بمیان آورده و او را یك مرد بد خواه کشور دانسته از میان فرقه بیرون کردند ، و در همان نشست تصمیم گرفته شد که پس از آن گفتگو درمجالس حزبی بافارسی باشد .

آنروز بیش ازهزار تن حاضر بودند ، ونیك بیاد دارم که چون پیشنهاد درباره گفتگو بافارسی بمیان آمد وتصمیم گرفته شد گفتار ها از همانجا بفارسی تبدیل گردید .

این نیز گذشت ودر زمان سرلشکر آیرم درآذربایجان باز گفتگو از زبان رواجی یافت وباکوشش آیرم کنفرانسی برپاگردید وتصمیم در بارهٔ اینکه در دبستانها وادارہ ها وانجمن ها تاحد امکان گفتگو با فارسی باشد مؤکد گردید . من دراین هنگام درتبریز نبودم . از دور داستانش راشنیدم .

این تفصیل را مینویسیم برای آنکه نخست تاریخچه داستان دانسته گردد واین روشن باشد که دراین باره تصمیمهای پیاپی از سوی پیشروان وهوشیاران آذربایجان گرفته شده. دوم ازنویسندگان «آذربایجان» و «شاهین» پرسیده شود : پس درآن گفتگو ها شما کجا بودید وچرا درآن هنگام عقیدهٔ خودرا نمیگفتید ؟!..

شاید خواهندگفت : مادرآن زمان نبودیم ودر اینگونه مسائل پا درمیان نداشتیم . این پاسخ ازهمه شان مسموع نیست . آنگاه میپرسیم پارسال وپیرارسال درکجا بودید ؟!..

گذشته از آن داستان که شرح دادیم ازهشت سال پیش که

مهنامه پیمان برپا گردیده بارها در زمینه زبان آذربایجان گفتگو رفته وبارها گفتار ها نوشته شده . ازاین گذشته دو یا سه سال پیش بود که در تبریز بار دیگر تکانی بنام «کوشش برواج فارسی» پدید آمده بود و در اداره‌ها و دبستانها و دبیرستانها شعر هایی سروده و بدیوارها میخکوب کرده بودند . اینها که چندان دور نیست و شما بی گمان بودید . پس چرا عقیده خود را نگفتید ؟! . .

میدانم خواهید گفت : آزاد نبودیم . سانسور نمیگزاشت . ولی این پاسخ راست نیست . زیرا سانسور با اینگونه مطالب که جنبه علمی نیز دارد کاری نداشت .

در این شماره باین اندازه بس میکنم . در شماره های دیگر بدلیل هایی که در این باره آورده شده خواهیم پرداخت و بهر یکی پاسخ خواهیم داد . این داستان بآن آسانی که کسانی پنداشته اند نیست .

در پایان گفتار این را بگویم که قصد ما از این سخنان توهین بزبان ترکی یا کاستن از ارج آن نیست . ترکی یکی از زبانهای بزرك جهان و در شمار عربی و فارسی و اینگونه میباشد . این کمی آذربایجانیان نیست که زبانشان ترکی گردیده . کسانیکه از کار کنان دولت یا از دیگران ، در تهران یا در تبریز یا در دیگر جاها ، زباندرازی بآذربایجان میکنند و بنام ترك و فارس احساسات کینه آمیز از خود نشان میدهند ، همین دلیل پست نهادی ایشان است و ما درهمین روزنامه آنانرا رسوا خواهیم گردانید .

ما بنام صلاح تودهٔ ایران میگوییم باید زبان یکی باشد . این دلیل جوانمردی آذربایجانیان است که از احساسات خود خواهانه جلو گرفته و تعصب جاهلانه را کنار گزارده ، و در راه سعادت توده و کشور پیشگام گردیده میگویند : باید از ترکی چشم پوشید و تا

میتوان رواج فارسی را در میان آذربایجانیان بیشتر گردانید . این اندیشه ایست که خود آذربایجانیان در نتیجه خردمندی و پاکدلی پیدا کرده‌اند و خود پیش افتاده آنرا بجریان گزارده‌اند ، و کسانیکه بیست یا سی سال پیش را دیده بودند و فراموش نکرده‌اند نیك میدانند که این اندیشه جوانمردانه آذربایجانیان اثر بسیاری کرده، ودر این سی‌سال پیشرفت فارسی در تبریز ودیگر جاها تند ومحسوس‌بوده.



کنون بدلیلهایی‌که دربارهٔ زبان ترکی آورده اند می‌پردازیم :

در روزنامه شاهین در شماره‌های ۷ و ۸ آن دیده شد ، از تهران از دانشکده حقوق جوانی شعرهایی بترکی فرستاده وبچاپ‌رسیده. این‌کاریست‌که بیشتر روزنامه ها می‌کنند و هرکسی هرچه فرستاد بچاپ می‌رسانند . ولی ما را بآن ایرادهایی هست .

ما می‌گوییم: جوانی بیکار بوده ودلش خواسته شعرهایی‌بترکی یا بفارسی ، بنام اشتیاق بشهر خود سروده . یك‌کاریست چه نیك و چه بد ، برای خودکرده . چه ربط داردکه روزنامه آن را بچاپ‌رسانده؟!. چسودی بمردم داردکه روزنامه آنرا درج‌کند ؟!.

این خود بحثی است‌که روزنامه برای‌چیست ؟. آیا برای‌سرگرم کردن مردم است‌که هرکسی هرچه فرستاد در آن چاپ شود ؟! آیا برای پرکردن ستونهاست‌که هرچه بدست افتاد در آن درج‌گردد؟!.

می‌گویند : روزنامه برای راهنمایی بوده است . می‌گوییم: درآن صورت شما باید تنها‌آن چیزهایی را بچاپ رسانیدکه برای مردم‌سودمند باشد . شعرهایی‌که فلان جوان یا بهمان پیر بهنگام بی کاری خود سروده بمردم چسودی دارد ؟!.

فراموش نکرده ام روزی یکی از روزنامه‌های تهران شعر های مفصلی را در صفحه یکم خود بچاپ رسانیده و بالای آن نوشته

بگوید و خواستهای خود بخواهد.این با تکلف قافیه هیچ سازش ندارد مگر کسی بنام « مناجات » بقافیه بازی پردازد و خواستش‌جز بازیچه نباشد . بهر حال چنین کاری چه ربط بصفحه های روز نامه دارد ؟ ! مگر مناجات را با مردم میکرده ؟ ! .

« مناجات » یك‌کلمه عربیست و معنای زیر لفظی آن « نهانی سخن گفتن است » . اینمعنی چه تناسب با آن داردکه‌کسی شعر هایی سراید و در صحفه روز نامه بجهانیان آگهی دهد ؟ ! .

از اینگونه کار ها در صفحه های روز نامه ها فروان است . آن شعر های ترکی روز نامه شاهین نیز از اینگونه بود و بایستی ایراد گرفت . ولی سپس دیده شد که در شماره های‌دیگری گفتاری نیز از گوینده آن شعر ها در باره زبان ترکی درج گردید ـ گفتاری که بضد دلخواه هر آذربایجانی با فهم و خرد است .

اینك چند جمله از نوشته های او را برای نمونه می آورم :
« در تشکیل دولتها و ملتهای متمدن امروز زبان ، دین ، نژاد ،رنك و غیره مورد توجه و نظر نیست ... »

یکی بپرسد : این را از کجا میگویید ؟!... چه دلیل برای آن دارید ؟! چیزیست بسیار محسوس : دودسته که در زبان یا در نژاد یا درکیش جدا بودند در میان‌آنان دو تیرگی خواهد بود و با یکدیگر همچشمی وکینه ورزی خواهند داشت . یك‌کلمه باید‌گفت : هرچیزیکه دو تایی آورد این‌نتیجه را در بر دارد .

حقایق « امروز» و« دیروز » ندارددو همیشه‌یکیست .گنجانیدن یك‌کلمه « متمدن » در میان جمله نیز کمکی بشما نخواهد داشت. توده ها چه با تمدن و چه بی تمدن باید تا میتوانند از هر باره‌یکی باشند وگرنه زیان خواهند دید .

سویس و بلژیك را مثل آورده میگوید : « در سویس بسه

زبان مختلف حرف میرنند . در بلژیك دو زبان جدا گانه شایع و معمول است ... »

باید گفت مارا با سویس و بلژیك كاری نیست . ما باید در اندیشه خود باشیم و بدرد های خود چاره‌کنیم . اگر بلژیك یاسویس گرفتاری یکدردی هستند نباید ما نیز خود را گرفتار گردانیم . اینکه در سویس یا در بلژیك دو یاسه زبان هست ، این از نیکی آنان نیست که شماهم پیروی کنید .

پس چرا شما سویس و بلژیك را كه حالشان بر ما چندان روشن نیست می بینید . ولی دولت اتریش را که داستانش بیرون‌افتاد و همه دانستند فراموش میکنید ؟ چرا بیاد نمی آورید که دولتی بآن بزرگی و نیرو مندی ، چون از نژاد ها و زبانهای گونا گون پدید آمده بود سالها گرفتار کشاکشهای درونی بود و خونریزیها رخ میداد و پادشاه و ولیعهد کشته میشد ، و در فرجام‌کار نیز در سایه همان‌چند تیرگی از هم پاشید و نا بود گردید ؟ ! . .

اصلا چرا توده خودتان را در برابر چشمتان نمی بینید و بجا های بسیار دور رفته از سویس و بلژیك مثل میآورید ؟!.. از همین توده خودتان بسنجید و بیاندیشید و حقیقت را در یابید . بیندیشید که اختلافهاییکه بنام زبان یا کیش یا بعنوان دیگری در میان است چه آسیب هایی‌را بایران می رساند و چه آتش هایی را میافروزد .

دیگر چیز ها بماند . همان بد رفتاری را که بسیاری از کار کنان فارسی زبان دولت ، بنام همان اختلاف زبان ، در آذربایجان میکردند و امروز یکی از شکایتهای آذربایجان همانست بدیده گیرید . همان نفرتی را که همیشه میان کردان و دیگران است و همیشه مایه صد آشوب و آسیب بوده‌بیاد آورید . چرا باروپا میروید و بدیگران می پردازید . بخودتان پردازید و گرفتاریهای خود را باندیشه سپارید.

همچنین رفتار ناستوده چند تنی ، که در چنین هنگام گرفتاری جهان ، بیاد زبان ترکی افتاده اند و آنرا عنوانی برای گفتار نویسی و گله و شکایت ساخته‌اند ازکجا بر خاسته ؟!.. آیا جز نتیجه بودن دو زبانست ؟ !

از اینها گذشته ـ آذربایجان را بپای بلژیك و سویس بردن غلط است . در آن کشو ر ها چون دو یا سه نژاد است دو زبانی در میان میباشد و چون هر دسته ای بزبان و نژاد خود علاقه مند هستند بهمان حال اختلاف باز مانده‌اند این کجا وداستان آذربایجان کجا؟!..

مردم آذربایجان جز ایرانی نیستند و زبانشان جز فارسی نبوده. هنوز نشانه های فارسی، بافراوانی بسیار، درآن سرزمین پایدار است .

خود همان نام « آذربایجان » فارسی است و ما معنی آن نام و تاریخچه اش را در پرچم خواهیم نوشت . آذری که زبان خاص آذربایجان و خود شاخه ای از فارسی بوده هنوز از میان نرفته و در خلخال و قره‌داغ وکلین قیه و زنوز ودیگر جا ها سخن گفته میشود .

آذربایجانیان در همه مدتی‌که ترکی در آنجا رواج گرفته‌نوشتن فارسی را رها نکرده اند . یك آذربایجانی فارسی را بهتر از ترکی میخواند. یك روزنامه فارسی‌را بیشتر ازیك روزنامه ترکی دوست میدارد .

در آذربایجان در این مدت چند سال جز برخی کتابهای کوچك وکم بهایی ازثعلبیه ودخیل ودیوان راجی ومانند اینهابترکی تالیف نگردیده ، و چنانکه شمردیم جزچند روزنامه‌کم عمری بآن زبان انتشار نیافته است .

این بر من بسیار دشوار می افتدکه بچنین سخنانی می پردازم وچیزهای روشن وآشکاری را برشته بیان میکشم . جای بسیار افسوس است که ناگزیر گردیده در شماره های نخست روز نامه خود باین موضوع میپردازم .

بسیار جای افسوس است که جوانی همینکه بشنود در تبریز گفتگوی ترکی در میان‌است بی آنکه بداند‌مقصود چیست و زمینه چه میباشد هوسمندانه خامه بدست گیرد وسخنان بیپاپی‌را بهم بیافد و بروزنامه بفرستد . بسیار جای افسوس است که جوانان چنین بار آیند و جز هوس و خودنمایی در بند هیچی نباشند .

دو باره میگویم : روی سخن من در این گفتار ها نه باین نویسنده‌گان بلکه بمردم آذربایجان است . اینان هوس خود را بکار برده و آنچه بایستی کنند کرده اند . از آنجا که باین گونه گفتها اگر پاسخی داده نشود در برخی دلهای ساده جا برای خود باز کند این گفتار برای جلو گیری از آنست .



نویسنده گفتار در شاهین می‌گوید : « برای تشکیل یك توده بنام ملت‌حقوقی « ناسیون » و برای ادامه‌همکاری اجزای مشکله«ملت» تنها وحدت آمال ملی کافیست » .

این سخن نمونه دیگری ازکوتاه اندیشی نویسنده اش میباشد . این میگوید :

برای‌یکتوده یکی بودن زبان ونژاد وکیش هیچ یکی‌لازم نیست تنهاوحدت آمال ملی کافیست. این بدان میماند که کسی در اندیشه یك سراییست و آجر و تیر و در و پنجره خریده و میخواهد بآن پردازد یکی برسد و چنین‌گوید : « دیگر آجر وتیر و در و پنجره چه لازم است ؟ ! دیوار هایی بالا ببر و سقفی بروی آن بگزار کافیست »این را بگوید و نداندکه اگر آجر و تیر و دیگر افزار ها نباشد دیوار و سقف ممکن نخواهد شد .

این هم نمیداند که مردمی که زبان و نژاد و کیششان یکی نیست ، اگرهم‌در نتیجه‌تصادفات‌روزگار در یکجا زیند ، یکتوده‌نخواهند

بود ، و توقع « وحدت آمال ملی » از چنین مردمی از چشم کور بینائی خواستن است .

ایندسته نویسندگان‌سرمایه شان تنها الفاظ و عباراتست و هیچگاه با حقایق سر و کار ندارند و ازگفته های خود در بندنتیجه نمیباشند . یك جمله « وحدت آمال ملی » را یاد گرفته و در گفته خود بکار میبرد . ولی نه معنی درست‌آنرا میداند و نه براستی دربند نتیجه‌ای از آن جمله میباشد .

این اگرمعنی «وحدت آمال ملی » را میدانست ، این میدانست که برای استوار ی بنیاد چنان وحدتی در « ایران » از میا ن رفتن زبان های گونا گون لازم است . اگر براستی دلبستگی بچنان وحدتی میداشت بنوشتن گفتاری که انگیزه آن جز هوس ، و نتیجه آن جز فزونی کینه و دو تیرگی میانه ترك و فارس نیست بر نمیخاست . چون سرمایه‌اش تنها عباراتست و از معنی بهره‌ای ندارد تناقضی را که میانه سخنش و رفتارش هست نفهمیده .

بد ترازهمه آنستکه مینویسد : «نمیدانم دراجرای منظوروحدت زبان که در اثر ناشی کاریهای مامورین اجرای این نیت عکس العمل سخت تولید شده و نزدیك است بر پایه و اساس وحدت آمال ملی‌هم صدمه زند چه فایده بزرك تصور میرود . »

کسی‌اگر از حال ایران و آذربایجان آگاه‌نباشد و این عبارت را بخواند چنین خواهد پنداشت که دولت یا یك نیروی دیگری در آذربایجان جلو گیری از زبان ترکی میکنند و این کا ر را با دست مامورین « ناشی کاری » اجرا مینماید ، و اینست قضیه تولید کینه و عداوتی در آذربایجان کرده و آذربایجانیان از این قضیه نفرت پیدا کرده اند و میخواهند از پیوستگی بایران نیز چشم پوشند .

آن عبارت ها معنایش اینست و من در شگفتم‌که آقای گفتار

نویس این دروغهای بزرك را از کجا آورده و برای چه آورده ؟! ..
این سخن از دو جهت دروغ است :

نخست در آذربایجان کسی مردم را از سخن‌گفتن بترکی باز نداشته و فارسی در آنجا ناگزیری نیست . «ماموریتی» نیز برای‌این کار در میان نبوده .آذربایجانیان در خانه ها و در بازار و دیگرجاها همان ترکی را سخن می گویند . ولی نوشته ها همه بفارسی است. همچنین درسها از روی همان کتابهاییست‌که از تهران فرستاده شده. از آنسوی از سالهاست‌که خواسته شده دراداره های دولتی و در دبستانها و دبیرستان ها تا میتوان‌گفتگو بفارسی باشد . اینها نیز حال «اجبار» پیدا نکرده .

دوم‌ترویج زبان فارسی در آذربایجان‌کاریست‌که خودآذربایجانیان در آن‌باره پیشگام‌شده‌اند وبیشتر پیشرفت آن با دست خودآذربایجانیانست. در این باره پا فشاری آذربایجانیان چندان است که گذشته ازدبیرستان ها و اداره ها در نشستهانیز ، اگر یکتن فارسی زبان باشد ، همگی بفارسی سخن‌گویند .

من خود در سالهای‌گذشته بارها بتبریز رفتم و در بیشتر نشستها من چون بفارسی سخن میگفتم ، دیگران نیز همان را میکردند ، وبا آنکه همگی ترکی را میدانیم کمتر بآن میگراییدیم .

یکچیزی که فارسی گویی را بآذربایجانیان آسان گردانیده آمد و شد بسیاریست که در سالهای آخر در میانه تهران و آذربایجان رخ میدهد . انبوهی از مردان آذربایجان بویژه از شهر نشینان بتهران‌آمده و زمانی در اینجا مانده وبازگشته اند و بهنگام اقامت در اینجابفارسی آشنا تر گردیده اند .

سه سال پیش که ما با خانواده بمراغه رفتیم و در خانه آقای ضیاء مقدم بودیم دختر های او را دیدیم با ما بفارسی سخن میگویند

پرسیدیم دانسته شد دوسالی در تهران مانده اند و یاد گرفته اند .

تنهاکار نا ستودهای که در این درباره درسالهای آخر رخ داده آنست که برخی از مأموران دولتی که از تهران رفته اند ، فضولانه باین موضوع زبان دخالت کردهاند و بآذربایجانیان بنام آنکه ترکیزبانند بی احترامیها کرده اند . این فشار آنان بکسان بسیاری بر خورده و من هم نمیخواهم از گناه آنسان در گذرم . بلکه چنانکهگفته ام همان بست نهادان بی فرهنكرا در ستونهای پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد .

چیزی که هست شماره آن مأموران از ده نمی گذرد و بهر حال رفتار زشت آنان جلو گیر یك مقصود بزرگی نتواند بود . مثل فارسی میگوید : « با دهان سك دریا نا پاك گردد »

بهر حال هیچ زمینه ای در آذربایجان ، برای دروغهای نویسندهٔ آن کفتار شاهین نیست . نه کسی آذربایجانیان را از ترکی منع کرده و نه آذربایجانیان در این زمینه آزردگی دارند . اساسا گفتن اینکه « نزدیک است بر پایه و اساس وحدت ملی صدمه زند » بسیار فضولانه است و گمان ندارم هیچ آذربایجانی با فهم و خردی باین خرسندی خواهد داد .

یکیاز او بپرسد : آیا آذربایجانیان بدلخواه فارسی رامیخوانند و یاد میگیرند یا کسی آنان را نا گزیر گردانیده ؟ ! زمان های پیش بماند ، در این سی واند سال که دوره مشروطه در ایران آغاز شده و در توده یك توجهی باینگونه موضوعها پیدا گردیده ، آیا مردم آذربایجان خود خواهان رواج فارسی در آن سرزمین بوده اند یادولت بچنین کارشان واداشته ؟!

در این سیواند سال ، اگر چند سال آخر را از دورپادشاهی رضا شاه بکناربگزاریم ، همیشه آذربایجان نیرومند بوده و در اینگونه

کار همه رشته‌را دردست‌داشته ، بویژه در سالهای نخست جنبش‌مشروطه که آذربایجان نیرویش بیش از همه ایران بوده . پس با این حال چرا بهوا داری از ترکی بر نخاسته ! ؟ چرا همیشه هوا دار رواج فارسی بوده ؟!

اساساً در باره زبان من هیچگو نه اقدامی از سو ی دولت بیاد ندارم . تاریخچه‌آنرا نوشتم‌که از خود آذربایجان سر زده . در تهران تا آنجا که من میدانم ، تنها یك‌کاری شده و آن اینکه در سال۱۳۰٤ آقای تقی زاده‌گفتاری در باره « یکزبانی » ایران رانده و ایرانیان را بترویج فارسی در همه جای کشور تشویق کرده . تقی زاده هم از خود آذربایجان بوده وآنروز که این سخن را گفته نمایندگی‌مجلس را داشته و سمتی از سوی دولت نداشته .

یك موضوع دیگری که نویسنده گفتار شاهین عنوان میکند و خود بیپاست دشورای فارسی برای نو آموزان میباشد و برای بهانه باین موضوع آب تاب داده چنین مینویسد : « آن دستهایی که در امضای جواز آزادی زبان آذربایجان می لرزند بهتر است اندگی برنج و شکنجه اطفال و کودکان معصوم آذربایجان فکر بکنند »

باید دانست زبان فارسی یکی از آسان ترین زبانهای جهان است (و اگر اصلاحی که‌آغازکرده ایم پیش رود دیگر آسانتر خواهد بود) نویسنده که چند زبانی را میدانم و از چند زبان دیگری هم آگاهم در میان همه آنها فارسی‌را آسان تر میدانم .

با اینحال هیچ مانعی ندارد که اگرنیازی هست نوآموزان الفبا را بترکی بخوانند. این هم چیزی است که باید دبستانها بسنجند وبیازمایند .

بهرحال این جز آنست که از رواج فارسی در آذربایجان که یك خواست ارجمندیست چشم پوشی شود جزآنست که یکجوان بیمایه ای «فروزنجویی » کند وفارسی‌را بازبان‌روسی یکی‌گرداند وچنین‌خواهد که فارسی در آموزشگاههای آذربایجان چنان باشد که روسی در آموزش گاههای قفقاز .

یک رادمردی

نامه یکی ازخوانندگان پیمان

از خدای توانا فیروزی تورا خواستارم .

بیاد دارم که چندی پیش نامه‌ای نوشتم و پیشنهاد کردم که‌باید در پیشرفت کار و درمیان بیماری توده گام های برجسته تری برداشت‌و نیز گفته بودم که بهترین راه‌برای پیشرفت این است که مردم از گفتار وخواست آن شت آگاه گردند چه آنکه امروز بیشتر مردم از این زمینه ارجداری که برای فیروزی توده های خاوری بویژه ایران آماده گردیده ناآگاهند و شاید نام شما راهم نشنیده اند ویا اگرشنیده‌اند اززبان مردمی گمراه یاگمراه کنندگانی که سود خودرا در گمراهی دیگران میدانند شنیده‌اند وبی گمان اگرمردمانی درست ودانا نوشته های شما را به بینند وبخوانند براستی گفتارش گردن گزارند وچون در میان توده مردمان درست که خواهان فیروزی و سرافرازی بـاشند بسیارند باید کوشید که بنوشته های شما آشنا شوند و برای پیشرفت این کار باید ازبهای پیمان کاست که مردمان کم چیزهم بتوانند بگیرند وبخوانند وچون کم کردن بهابا گرانی کاغذ و دیگر در بایستهای آن سازگار نیست برهواداران پیمان است که در این باره کمك وهمراهی کنند و برای اینکه گفتارم بزیب کردار آراسته گردد باخود پیمان بسته‌ام که امسال ماهیانه یکصدریال بدبیرخانه مهنامه بفرستم وخواستم از فرستادن این پول این است کـه بنمایندگان پیمان نوشته شود که اگر ازمردمان کم‌چیزخواهان پیمان باشند بهر کدام سی‌ریال ازبهای سالیانه بخشوده میشود که چهل تن از مردان کم چیز بتوانند از این یکهزار ودویست‌ریال بهره گیرندوبهتر این است که نمایندگان ازمیان آموزگاران ودبیران مردمرابگرفتن وخواندن‌پیمان وادار کنند برای اینکه اگر از این دسته مردم نوشته های شما آشنا شوند کمك شایانی باگاهی نوآموزان ودانش آموزان زیردست آنها خواهد بود .

پیمان : این نامه ازآقای آگاهست که از لار فرستاده اند و ما پاسخ آنرا درشماره ۸ خواهیم نوشت .

سال هفتم	فروردینماه ۱۳۲۱	شماره هفتم

بهای سالانه ۵۰ ریال

جایگاه اداره : لالهزار ـ کوچه مهران ـ پاساژ بختیاری

پسوندها

در زبانهای آریایی که‌فارسی‌هم از آنهاست پسوند و پیشوند ارج بسیاردارد ویکی از چیزهایی که زبانرا توانگر گرداند همینست . در فارسی بیش از ۴۰ پسوند وپیشوند هست که برخی از آنها کنونهم‌بکار میرودولی بسیاری ازکارافتاده ویا درهمه‌جا بکارنمیرود. یکی ازکارهائی که باید بکنیم آنست که اینها را روان گردانیم واینست میخواهیم از یکایك آنها گفتگو کنیم وچون پسوند ها بیشتر و هنایندهتر میباشد اینست آنها راجلوتر میاندازیم :

۱ـ آر : این پسوندفزونی یاپی همی‌یك کاررا نشاندهد : کشتار، گفتار ، دیدار ، کردار . جستار ومانند اینها که بمعنی کشتن بسیار و گفتن ودیدن و کردن ورفتن وجستن پی هم میباشد .

این پسوند اکنون درفارسی بکارمیرود. ولی دو کمی میدارد که میباید برداشته‌شود : یکی‌اینکه بمعنی‌دیگری هم میآید: چون‌خریدار نمودار ، پدیدار ، گرفتار که غلطست وباید باین معنی خرنده ، نماینده پدید ، گرفته آورد . دیگری اینکه پسوند را درهمه جا بکار نمیبرند که بایدبرد، مثلاباید نوشتار، خواندار ، خوردار ومانندابنهارا نیزآورد

۲ـ آد : این پسوند یکدسته ای را که برای یك کاری باهم شده باشندمیفهماند : نویساد، پراد ، سکالاد، کوشاد ، که بمعنی یکدسته‌ای که برای نوشتن یاپریدن یاسکالیدن یا کوشیدن پدیدآورده شده . این راهم باید درهمه‌جا آورد و روان گردانید باید گفت : باهماد (کسانی که برای باهمیدن و دست بهمدادن یکی شده اند ـ جمعیت) ، جنگاد (کسانیکه برای جنگیدن همدست شده‌اند ـ سپاه) همچنین در مانند های اینها .